

نگاهی دوباره به ۱۵ خرداد

□ دکتر ابوالفضل مروی

مقدمه

وقایع تاریخی به مرور زمان از یادها فراموش می شوند. می توان گفت مهمترین دلیل چنین چیزی یکی آن است که به تدریج نسل جدید جایگزین نسل قدیمی می شود و این نسل با واقعه مفروض فقط از طریق شنیده ها و خواننده ها می تواند آشنایی پیدا کند. دیگر اینکه در هر جامعه ای وقایع مهم دیگری رخ می دهد و اهمیت وقایع تاریخی برای نسلی که با آن واقعه درگیر یا شاهد آن است از خواننده ها و شنیده ها ملموس تر و مهم تر می نماید. به همین دلیل انقلاب اسلامی برای نسل ما بسیار مهمتر از نهضت مشروطه است. با این وجود، گذشت زمان، واقعه تاریخی را در چشم اندازی وسیعتر قابل رؤیت می سازد. بدست آمدن مدارک بیشتر و کشف روابط علت و معلولی واقعه و تفسیر و تحلیل آن، شناخت دقیقتر و عمیقتری برای آیندگان فراهم می کند. این است که نسل جدید، وقایع گذشته را می تواند حتی بهتر بشناسد. اهمیت این شناخت نیز به زمان حال بازمی گردد. زیرا بدون شناخت گذشته نمی توان زمان حال را بخوبی درک و موقعیت خود را بدرستی برآورد کرد. یکی از وقایع مهم تاریخ معاصر ما که در تحولات بعدی تا کنون نقش کلیدی داشته است واقعه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ است. در باره این واقعه، کتابها و

مقالات فراوانی نوشته شده است. مقاله حاضر نیز با توجه به مدارک جدیدتر - خصوصاً آنچه پهلویها بعد از شکست و سقوط، گفته و نوشته اند - همین واقعه را مورد بررسی قرار می دهد.

در همین جا توضیح این نکته ضروری به نظر می رسد که آنچه شاه و نزدیکان او مانند اشرف پهلوی (خواهر دو قلوی شاه)، فرح دیبا (همسر سوم شاه)، تاج الملوک (مادر شاه) و سایرین نوشته اند هر چند پر از دروغ و اشتباه و تهمت و توهین به مردم ایران، اسلام و تشیع و خصوصاً امام خمینی است و تماماً در جهت توجیه اقدامات و تصویر سازی مثبت از سلطنت پهلوی و نفی حقایق انکار ناپذیر تاریخی تنظیم شده است با این وجود از مدارک ارزشمند تاریخ معاصر ایران بشمار می رود. چرا؟ زیرا "از کوزه همان برود تراود که در اوست". این خائنان به ملک و ملت و غارتگران و بر باد دهندگان ثروتها و منابع کشور با این نوشته ها در واقع هم خود را افشا کرده اند و هم فضای فکری خود را بروز داده اند. سراسر این نوشته ها بیانگر شخصیت نویسندگان آنهاست. براحتی از خلال سطور کتابهایشان می توان دید که آنان مردمانی بی اعتنا به دیانت و مردم ایران، مشروبخوار و قمار باز و فاسد الاخلاق و وابسته به اجنبی بوده اند. نوشته های آنان حقانیت انقلاب اسلامی را بیش از هر مدرک دیگری به اثبات می رساند. البته باید اضافه کرد که بیشتر این گونه کتابها نوشته مستقیم خود آنان نیست زیرا امثال شاه و اشرف پهلوی اهل کتاب نوشتن نبوده اند. به نظر می رسد اکثر این نوشته ها یا به صورت مصاحبه با آنان بدست آمده و سپس توسط دیگران تنظیم و تدوین شده یا با نظر و دستور و بیانات آنان و به قلم نویسندگان کارگزار آنان تهیه گردیده است. در هر حال هیچیک از ایشان مطالب مزبور را انکار نکرده اند و حتی برای چاپ آن سرمایه گذاریهای زیادی نیز کرده اند مانند کتاب "پاسخ به تاریخ" که پس از سقوط و فرار شاه از ایران نوشته شده و او در مطلع کتاب نوشته است "خواست من این است که متن انگلیسی پاسخ به تاریخ متن نهایی آن باشد." (پاسخ به تاریخ، روی جلد)

۱۵ خرداد چگونه بوجود آمد

پانزده خرداد، تجلی اراده ملتی بود که دهها سال در پی رفع استبداد داخلی و سلطه خارجی



تلاش و فداکاری می کرد و قربانی می داد. ولی هر بار تلاشهای او بر اثر سازشکاری تعدادی از نیروهای داخلی نابود شده یا به انحراف کشیده شده بود. ۱۵ خرداد نماد جهاد یک ملت مؤمن برای حفظ و پیروزی انقلابی جدید بود، انقلابی که روح مبارزه و ایستادگی و امید را در قلوب مردم زنده کرده بود. این امید و این حیات مجدد در وجود آیت الله سید روح الله خمینی انعکاس یافته بود، ابر مردی متقی و آگاه که با اتکا به اسلام اهل بیت (ع)، جهادی مقدس را در راه رضای حق تعالی آغاز کرد که از همان ابتدا همزمان علیه استبداد داخلی و سلطه خارجی بود.

امام خمینی تا سال ۱۳۴۰ و رحلت مرجع تقلید شیعیان جهان یعنی آیت الله بروجردی هر چند در حوزه علمیه از فقهای بنام بود و زهد و عرفان و دانش او حوزه علمیه را منور می ساخت ولی در خارج از حوزه برای عامه مردم چندان شناخته نبود. او خود برای حفظ وحدت رهبری حوزه، در امور سیاسی مستقیماً دخالت نمی کرد و فقط به عنوان مشاور امین و شجاع در کنار آیت الله بروجردی نمایان می شد. قدرت مذهبی و سیاسی آیت الله بروجردی همچون سدی در برابر مقاصد شاه و اربابانش قد برافراشته بود. هر چند آیت الله بروجردی تمایلی به مبارزه با نظام سلطنتی نداشت و ترجیح می داد در آن شرایط با تذکر و مدارا با دربار و دولت رفتار کند و از طرف دیگر افراد نفوذی وابسته به شاه و استکبار در اطراف آن مرجع بزرگ نمی گذاشتند ایشان از بسیاری از مشکلات کشور به نحو صحیح مطلع شود و علاوه بر آن ایشان را در انظار مردم با نظام پهلوی موافق نشان می دادند ولی شاه نیز از قدرت ایشان بیمناک بود و نمی توانست برنامه های ضد اسلامی خود را به صورت علنی به مرحله اجرا بگذارد. البته این طور هم نبود که شاه و حامیانش برنامه مذهب زدایی را کنار گذاشته باشند. برنامه اصلی و مستمراستعمارگران در کشورهای اسلامی، تهی کردن جامعه از حیات و شور و ایمان مذهبی بوده است. زیرا آنها می دانستند که چنین قدرتی است که می تواند در برابر مطامع آنان ایستادگی کند. امام خمینی بارها در این زمینه، آگاهی بخشی و روشنگری کرده است از جمله می فرماید: "باید ملت اسلام بدانند خدمتگاهی که علمای دین به کشورهای اسلامی در طول تاریخ کرده اند قابل شمارش نیست. در همین اعصار اخیر، نجات کشور از سقوط قطعی مرهون مرجع وقت «مرحوم میرزای شیرازی»

و همت علمای مرکز بود. حوزه‌های علمیه و علمای اعلام همیشه حافظ استقلال و تمامیت ممالک اسلامی بوده‌اند. خدمت‌هایی را که با الهام از اسلام برای آرامش و حفظ انتظامات کشورها کرده‌اند عُشری از اعشار آن را دولتها و قوای انتظامی نکردند؛ با آنکه هیچ تحمیلی بر بودجه مملکت نداشته‌اند. در نظر اجانب و عمال خائن آنها باید این سنگر شکسته شود تا با خیال راحت به تاخت و تاز و چپاول و عیاشی به زندگانی ننگین خود ادامه دهند." (صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۹۷-۳۹۸)

این است که دستگاه شاه بنا به مأموریت خود برای شکستن سد مذهب با برنامه‌های غربی‌سازی کشور همچنان فعال بود. این فعالیت شبانه‌روزی چندان زحمتی هم نداشت زیرا اساس آن نوسازی واقعی اقتصادی و صنعتی کردن کشور نبود بلکه صرفاً ایجاد کارخانه‌های مونتاژ و وابسته به غرب بود که آنهم با به باد دادن منابع کشور و دزدیهای فراوان دربار و دولتمردان حاصل می‌شد. محور تمامی برنامه‌های نظام وابسته پهلوی زدودن آثار دین از جامعه بود که با نهایت بی‌آبرویی از طریق رسانه‌های شاه و برنامه‌های ضد مذهبی شاه اجرا می‌شد. مرحوم جلال آل احمد در مقاله بلند "ورشکستگی مطبوعات" بخشی از رسانه‌های شاهنشاهی را از شهریور ۱۳۲۰ تا اسفند ماه ۱۳۳۷ مورد بررسی قرار داده است. آل احمد این مدت را به سه بخش تقسیم می‌کند که بخش سوم آن مربوط به سالهای ۱۳۳۲- در واقع بعد از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد که منجر به نفوذ و سلطه کامل آمریکا بر کشور ما گردید- تا سال ۱۳۳۷ یعنی اواخر عمر آیت الله بروجردی می‌گردد. جلال این دوره سوم را "دوره رنگین‌نامه‌ها" می‌خواند و در مقاله خود نشان می‌دهد که این رنگین‌نامه‌ها- در واقع مطبوعات زرد- "عامل تحریک‌کننده حیوانی‌ترین غرایز"، "خالی از حق و شور و شوق"، "تقلید میمون وار" و نظایر اینها هستند. مطبوعات این دوران پر زرق و برق و حاوی سکس، و اخوردگی، جفر و طلسمات (یعنی ترویج خرافات)، مسابقه و جدول و غیره است. باید اضافه کرد که از همان دوران تا سقوط شاه، رسانه‌ها ترویج‌دهنده تملق و چاپلوسی خصوصاً نسبت به شاه و دربار و تحقیر شخصیت ایرانی بوده‌اند.

در زمان شاه فیلمهای سینمایی غیر اخلاقی خارجی و داخلی و تحقیرکننده مذهب بسیار وارد یا تولید می‌شد و مستراً روح و ذهن ملت خصوصاً جوانان را به سم‌غریزدگی می‌آلود. امام



خمینی سالها قبل از آنکه حتی به مرجعیت برسد این وضعیت دردناک را شاهد بود و نسبت به آن اعتراض داشت و در تمام عمر پربرکت خود نیز مطبوعات و رسانه ها را از آلوده شدن به مطالب غیراخلاقی برحذر می‌داشت.

در هر حال، رحلت آیت الله بروجردی و همچنین رحلت آیت الله کاشانی که از چهره‌های بنام و مبارز دوران ملی شدن صنعت نفت بود عرصه جامعه را برای اجرای برنامه های ضد مذهبی و ضد ملی شاه که از طرف غرب خصوصاً آمریکا دیکته می شد بسیار بازتر کرد.

آمریکا و انگلیس پس از سقوط و اخراج رضا خان- که خود توسط انگلستان بر کشور مسلط شده بود- ترجیح داده بودند فرزند او را به عنوان عامل خود بر اریکه سلطنت نگاه دارند. به دلایل بسیار که در اینجا محل بحث آن نیست و در کتابهای تاریخی فراوان بدان اشاره شده است این گزینه در شرایط آن دوران با صرفه ترین گزینه بود، خصوصاً که شاه دیده بود چگونه پدرش مزه چوب ارباب را چشید. فرح در فرازی از خاطرات خود که بعد از سقوط سلطنت بیان کرده است می گوید: "شوهرم هرگز تبعید تحقیر آمیز پدرش را به دست غربیها در سال ۱۳۲۰ از یاد نبرده بود و همیشه می ترسید که یک روز به سرنوشت پدرش دچار شود!" (دختریتیم، ج ۱، ص ۴۵۵) لابد به همین دلیل همانند غلامی حلقه بگوش فرامین آمریکا را اطاعت می کرد.

امام خمینی در این باره می گوید: "خود ایشان [شاه] در کتابشان [مأموریت برای وطنم] نوشتند: متفقین وقتی که آمدند- بعدش محو کردند؛ بعد دیدند غلط کردند، محوش کردند- خود ایشان نوشتند که متفقین وقتی که آمدند در ایران صلاح دیدند که ما باشیم، که دودمان ما سلطنت را داشته باشد. لعنت بر این صلاح! این متفقین، این اشخاصی که امضا کردند حقوق بشر را و اعلامیه حقوق بشر را، اینها به جان ما یک همچو اشخاصی را گماشتند و یک همچو اختناق را. (صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۳۷)

محمد رضا به ازای فروش کشور و نوکری اجانب توانست سلطنت پهلوی را نگاه دارد. او مجبور بود برنامه های سلطه گران بویژه آمریکا را به اجرا در آورد. ماروین زونیس (استاد و محقق آمریکایی) می نویسد: " ایالات متحده در پایان دهه ۱۹۵۰ نفوذ خود را بر ایران تحکیم کرده بود

و شاه نه تنها این نفوذ را تأمین کننده بیشترین منافع کشور خود می دانست بلکه به خاطر تأمین منافع رژیم خود و شخص خویش از آن استقبال می کرد. اما این نفوذ تعهداتی نیز به همراه داشت. شاه بر این نکته وقوف کامل داشت که برای تأمین رضایت خاطر شرکای خارجی خود باید گامهای زیادی بردارد. (زونیس، ص ۳۹۵)

در واقع محمد رضا در لفاف دروغین ترقی و پیشرفت، ایران را از سویی به صورت بازار کالاهای خانمان برانداز غربی خصوصاً تسلیحات آمریکایی و انگلیسی در آورد و از سویی منابع کشور بویژه نفت را به حلقوم سیری ناپذیر سرمایه داری غرب سرازیر ساخت. به موازات چنین خیانتهایی، فرهنگ غربی - در واقع باید گفت بی بند وباری غربی - سراسر کشور را فراگرفت و تمامی اعتقادات و سنتهای اصیل مذهبی و حتی ملی را عقب راند و فقط تشریفاتی صوری را باقی گذاشت که آنهم در شرف نابودی بود. دکتر شریعتی در کتاب "خودآگاهی، استحمار" که متن یکی از سخنرانیهای اوست بحث جالبی دارد که نقل بخش کوچکی از آن در اینجا خالی از فایده نیست. او می گوید: "به شما عرض می کنم، امروزه همان طوری که ماده پلاستیکی را با خمیره گنده وارد می کنند و بعد هرچی بخواهند، آشغالدان، قندان، قوری [...] فوراً قالبش را می ریزند و یا یک "چشم بندی" درست می کنند و به بازار می دهند، همان طور هم "آدم درست می کنند!" نسل درست می کنند...! روانشناس، روانشناس اجتماعی، مورخ، جامعه شناس، انسان شناس، اقتصاد دان، متخصص تعلیم و تربیت همه و همه، دورهم "می نشینند"، سرمایه هم آن پشت هست، زورش هم پشتش [...] توی این جامعه آفریقایی یا آسیایی یا آمریکای لاتینی، یک نسلی می خواهیم که امل و قدیمی نباشند که مدام، سرش را حنا بیندد، ما که حنا نداریم، ما "لوازم آرایش" داریم و می خواهیم آنها را در آنجاها آب کنیم، بلی، یک نسل تر و تمیز و ترگل و خوشگل و خوش تیپ می خواهیم که با ضابطهها و استانداردهای بین المللی کاملاً بی شعور باشد! بلی، فقط همین را لازم داریم! چشم آقا! بعد از چهار سال تحویلتمان می دهیم! و یک مرتبه می بینیم که از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵، ظرف ده سال در تهران، لوازم آرایش اروپایی و مؤسسات زیبایی ۵۰۰ برابر می شود، آمار دقیق، ۵۰۰ برابر، ترقی را می بینید؟" (شریعتی، ص ۳۷) این دوران

تقریباً مصادف است با ده سال اول حکومت محمد رضا پهلوی و بعد از آن چنین آمارهایی به صورت تصاعدی تا سقوط شاه ادامه یافت.

در هر حال فوت آیت الله العظمی بروجردی، مصادف بود با دوران روی کار آمدن دموکراتها در آمریکا. کندی (رئیس جمهور وقت آمریکا) بنا داشت در ممالک تحت نفوذ خود اصلاحاتی مطابق منافع هرچه بیشتر غرب بوجود آورد. یعنی در آن کشورها - خصوصاً ایران که هم مرز با اتحاد شوروی سابق بود و آن ابرقدرت همواره سعی در نفوذ در ایران از طریق وابستگان خود مانند حزب توده داشت - اصلاحاتی بوجود آورد که هم جلوی نفوذ رقیب گرفته شود و هم زندگی ظاهری و اخلاقی غربی آن مناطق را جوری تغییر دهد که منافع آمریکا از هر جهت در آن لحاظ گردد. مضافاً اینکه اصلاحات ظاهری و شعار دموکراسی آمریکا خصوصاً دموکراتها در صحنه سیاست عالم، فضا را برای مطامع آن کشور بیش از پیش باز نماید و آمریکا به عنوان پرچمدار دموکراسی در جهان شناخته شود، سیاستی که همواره پوشش سلطه گریهای این ابرقدرت بوده است. البته محتمل است موضوع جلوگیری از نفوذ شوروی (سابق) فقط بهانه‌ای برای انجام اقدامات جدید آمریکا در کشورمان بوده باشد.

به همین دلایل آمریکا به شاه دستور داد در سطح کشور برنامه اصلاحات ارضی را پیاده کند و عامل اجرای آن را نیز از وابستگان خودش یعنی علی امینی در نظر گرفت که با دستور آمریکا در ایران به نخست وزیری رسید. امینی لایحه اصلاحات ارضی را در دیماه ۱۳۴۰ در دوران تعطیلی مجلس در هیئت دولت به تصویب رساند. این لایحه بر اثر کارشکنی های شاه علیه امینی به اجرا نرسید. فرح می گوید: "مهمترین مأموریت امینی این بود که برای جلوگیری از نفوذ اتحاد شوروی، دست به اصلاحات ارضی بزند و زمینها را از ملاکین بزرگ گرفته و بین زارعین و دهقانان فقیر تقسیم کند...مجموعه حوادثی که از زمان روی کار آمدن امینی در ایران به وقوع پیوست، واشنگتن را در مورد قابلیت‌های امینی، مردد و مشکوک ساخت. همزمان دوستان ما در واشنگتن، کندی را در خصوص تغییر دادن رویه خود در برابر محمد رضا تحت فشار قرار داده بودند. ریچارد نیکسون و راکفلرها از جمله این افراد بودند. دوستان ما در کنگره آمریکا و در میان

ارباب مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی آمریکا و همچنین در وزارت امور خارجه، کندی را مجبور کردند تا از ما برای سفری رسمی به ایالات متحده دعوت بعمل بیاورد. " (دختر یتیم، ج ۱، ص ۴۲۳)

باید پرسید شاه و فرح این همه دوستان پر قدرت خود را در آمریکا - و نیز نقاط دیگر دنیا - چگونه بدست آورده اند. خود فرح در جای دیگری از خاطرات خود می گوید: " در غرب، ایدئولوژی، ارزشهای بشری، عشق به انسانیت، دین و مذهب، ایمان و اندیشه، علائق عاطفی، ملیت و وطنخواهی و همه و همه در یک چیز خلاصه می شود و آن پول است و پول و پول و پول و باز هم پول!" (دختر یتیم، ج ۲، ص ۸۰۹)

خدا می داند چه پولها و هدایای گرانبهایی از جیب ملت ایران به غارت رفته است تا امثال را کفلرها و نیکسون ها و کیسینجرها که خود در شمار بزرگترین ثروتمندان عالم بوده‌اند از محمد رضا حمایت کنند.

نهایتاً اینکه شاه در فروردینماه سال ۱۳۴۱ خود به آمریکا سفر کرد و با تعهد به اینکه اصلاحات مورد نظر آمریکا را شخصاً انجام دهد نظر مسئولین آمریکایی را جلب کرد و بعد از بازگشت مقدمات کار را فراهم کرد و طرح "انقلاب سفید" را که بعداً به "انقلاب شاه و ملت" نامگذاری شد به اجرا گذاشت. این طرح شامل بندهایی بود از قبیل ملی کردن جنگلها، فروش سهام کارخانجات دولتی، ایجاد سپاه دانش و غیره که در صدر آن نیز موضوع الغای رژیم ارباب و رعیتی یا همان اصلاحات ارضی اعلام شد. طرح اصلاحات ارضی به صورتی که اجرا شد از یک سو اسباب کوچاندن روستا نشینان به شهرها برای اشتغال در صنایع مونتاژ و از سوی دیگر صدمه جبران ناپذیر به اقتصاد خود کفایی غذایی کشور از آب درآمد. در واقع هم توان تولید غذایی کشور را محدود ساخت و هم بازار لازم را برای کالاها و مواد غذایی و مصرفی خارجی فراهم کرد. امام خمینی در این باره می فرماید: "اصلاحات ارضی شاه جز برنامه‌ای برای از بین بردن کشاورزی ایران و تحمیل اقتصاد تک محصولی بر جامعه ما چیزی نبود. به طوری که امروز اکثر نیازهای غذایی ما از خارج وارد می شود. با برهم خوردن وضع کشاورزی دهقانان، دهات و زمینها



را رها کرده و به شهرها هجوم آورده‌اند. سیاست غلط شاه هم در مورد صنایع مونتاز، نه تنها مشکلی را حل نکرد و زندگی روستاییان مهاجر را، حتی در حد قابل تحمل تأمین نمود، بلکه کشور را هرچه بیشتر وابسته به اجانب کرد که اثرات سوء اقتصادی آن غیر قابل محاسبه است." (صحیفه امام، ج ۴، ص ۵۰۶)

البته سردمداران رژیم شاه از خود شاه گرفته تا امینی و علم و قدرتمندان دیگر، همه از زمینداران بزرگ بودند و اصلاحات ارضی هرگز شامل اراضی مرغوب و دارای آب و کشت مکانیزه متعلق به آنان نشد. امام خمینی در یکی از سخنرانیهای خود قبل از پیروزی انقلاب اسلامی گفت: "الآن مالیات قدرتمندها نمی‌دهند؛ تقسیم اراضی قدرتمندها نشده. [برای] قدرتمندها این حرفها نیست. «عَلَم» تا پیروز هم همه املاکش سر جای خودش بود برای اینکه وزیر دربار بود و یک نخست وزیر بود. هیچ نیست این حرفها، حرف است این حرفها؛ «اصلاحات»! بازی بود این حرفها؛ «انقلاب سفید» همه‌اش بازی بود." (صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۲۹)

شاه در اولین قدمها بعد از فوت آیت الله بروجردی تلاش کرد مرجعیت را از ایران به عراق منتقل سازد تا با خیال راحت برنامه های غربی سازی خود را به مرحله اجرا در آورد. ولی اقبال روزافزون مردم به امام خمینی که به عنوان مرجعیت شیعه با قاطعیت در برابر برنامه های سلطه گرانه و ضد مذهبی شاه و آمریکا ایستاده بود شاه را در این توطئه ناکام ساخت. از اولین گامهای امام علیه اقدامات شاه یعنی از اواسط سال ۱۳۴۱ تا دستگیری امام خمینی در شب پانزدهم خرداد ۴۲ سخنرانیهای آگاهی بخش و امید آفرین او شور و هیجانی در ملت دلمرده ایران بوجود آورد و اسباب بروز حوادثی شد که خلاصه آن را می توان در چنگ و دندان نشان دادن و سرکوبگری رژیم شاه و مقاومت دلیرانه و عزت بخش امام خمینی و پیروان وی خلاصه کرد.

گزارش فشرده واقعه ۱۵ خرداد

صبح روز چهارشنبه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ خبری همچون برق و باد شهر قم را درنوردید و با سرعتی باور نکردنی به تهران و بسیاری از شهرهای دیگر کشور رسید: آیت الله خمینی را دستگیر

کردند.

ظرف چند ساعت صدها هزار نفر از مردم در شهرهای مختلف خصوصاً قم و تهران بدون هیچ هماهنگی و سازماندهی قبلی - و علیرغم محدودیتهای آن دوران و سانسور شدید وسایل ارتباط جمعی - با خشم و خروش و عزاداری به خیابانها ریختند و عظیمترین جنبش خود جوش مردمی را در ایران رقم زدند. این تظاهرات که در ایام سوگواری حضرت سید الشهداء علیه السلام (سیزدهم محرم الحرام) واقع گردید با عکس العمل شدید نیروهای انتظامی و نظامی شاه روبرو شد. ارتش و پلیس با تمامی امکانات و تجهیزات از قبیل تانکها و مسلسلهای سنگین و زره پوش و حتی هلی کوپترها و شکستن دیوار صوتی با هواپیماهای نظامی به مقابله با مردم پرداخت. مهمترین نقاط درگیری و کشتار مردم در تهران، قم، شیراز و ورامین صورت گرفت. نام ورامین و پیشوا که شهرهای کوچکی در اطراف تهران بودند بر تارک نهضت ۱۵ خرداد می درخشد. صبح روز واقعه، بسیاری اهالی ورامین خصوصاً منطقه پیشوا و روستاهای اطراف به محض اطلاع از دستگیری امام خمینی در جریان تظاهراتی بزرگ به سوی تهران حرکت کردند. صدها نفر از آنان کفن پوشیده بودند که در فرهنگ انقلابی ایران به معنای ایستادگی تا پای جان است. ولی نیروهای نظامی در میان راه - در سر پل باقر آباد - به روی جمعیت آتش گشودند و با سلاحهای سبک و سنگین، مردم را درو کردند. نظامیان حتی لباسها و محتوای جیب مجروحان و شهدا را به غارت بردند. این صحنه ننگین تاریخ بشری که بر دامان آلوده پهلوی نشست در تهران و قم و شیراز و بعضی نقاط دیگر نیز تکرار شد. ولی شدیدترین و خشن ترین و بیشترین آنها در تهران اتفاق افتاد. صدها هزار نفر از مردم تهران از نقاط مختلف جنوب شهر به سمت بازار و مرکز شهر که نقطه مرکزی تظاهرات مردمی بود حرکت کردند. آنها بعضاً با مأموران انتظامی درگیر شدند و حتی یک کلانتری را به تصرف در آوردند. آنها به سازمان رادیو، کاخ مرمر، اداره تسلیحات ارتش، سفارت آمریکا و بعضی نقاط مهم دولتی نیز نزدیک شدند که با آتشبار مسلسلهای سنگین و سبک و دادن شهدا و مجروحان بسیار عقب نشستند. مأموران نظامی هر جنبه‌ای را هدف قرار می دادند. تعداد زیادی از مجروحان و شهدا در تظاهرات شرکت نداشتند و فقط از پنجره و بام منازل یا به صورت عبوری،



شاهد حادثه بودند. بعضی از نظامیان بعد از اتمام تظاهرات و در نقاط دور از صحنه درگیری و در خیابانهای خلوت نیز به مردم حمله می کردند. قساوت و خونریزی چنان خشن و وحشیانه بود که بسیاری از سربازان و درجه داران حاضر در کشتار مردم هنگام بازگشت به پادگانهای خود اشک می ریختند. (روحانی ج ۱ ص ۵۲۸)

تظاهرات و اعتصابات و اعتراضات نسبت به دستگیری امام خمینی در روزهای دیگر و در نقاط مختلف کشور نیز به صورت پراکنده ادامه یافت و حتی تا چهلم شهدا طول کشید ولی درگیری عمدتاً در تهران و بخصوص در روزهای پانزدهم و شانزدهم خرداد بود. از صبح روز شانزدهم خرداد و احتمالاً از ظهر روز پانزدهم خرداد طبق دستور شاه، مردم را از کمر به بالا یعنی به قصد کشت هدف قرار دادند تا تعداد مجروحان که می توانست سندی زنده علیه پهلوی باشد تقلیل یابد. مجروحان حادثه خیلی کمتر از شهدا بود بویژه که شاه این ننگ و نفرت ابدی را به خود و خاندان پهلوی خرید که همراه با جمع آوری سرآسیمه و فوری جنازه شهدا، مجروحان را نیز در کامیونهای ارتشی ریختند و زنده و مرده را در گورهای جمعی باهم زیر خاک کردند. بعضی از مجروحان که از حادثه جان سالم بدربردند هرگز جرئت نکردند به مراکز درمانی مراجعه کنند و با پانسمان زخمهای خود در منازل تا سالهای بعد و سقوط شاه، جراحات خود را بروز نمی دادند.

همزمان با سرکوب خشن و بیرحمانه مردم، حکومت پهلوی برای بدنام کردن نهضت و تبلیغ داخلی و خارجی تعدادی از افراد لباس شخصی را به میان مردم فرستاده بود که در نقاط خاصی با گرد آتشرا اتمیلهای مردم، کتابخانه ها، مغازه ها و تأسیسات عمومی را به آتش می کشیدند یا تخریب می کردند. اینان از غارت اموال مردم و هجوم به زنان و دختران نیز ابایی نداشتند.

مهمترین ویژگی حادثه پانزدهم خرداد، حضور اقشار گوناگون مردم در صحنه مبارزه با نظام پهلوی بود. همه اقشار محروم مردم در این واقعه، جانفشانی کردند، مجروح شدند و شهید دادند. در میان شهدا افرادی از کارگران، کشاورزان، کسبه جزء، دانشجویان، دانش آموزان، روحانیون، کارمندان جزء و تعدادی زیادی از بانوان محجبه و حتی کودکان خردسال، ملاحظه می شود.

بسیاری از اقشار مختلف مردم نیز مجروح یا بازداشت شدند.

در این تظاهرات، بسیاری از مردم با سلاحهای سرد مانند چوب و کارد آشپزخانه و غیره بیرون آمده بودند و به بسیاری از عناصر و نمادهای حکومت شاه مانند کارخانه پرسی کولا- که متعلق به بهایی ها و اسرائیلی ها بود-، باشگاه شعبان جعفری (شعبان بی مخ، از عوامل سرسپرده شاه)، کامیونهای ارتشی، تابلوها و مجسمه های مربوط به شاه و... حمله کردند. در جریان این درگیریها تعدادی از نظامیان و عناصر حکومت پهلوی نیز مجروح شدند یا از پای درآمدند.

یکی از نکات قابل توجه حادثه، پناه دادن مردم به تظاهر کنندگان مجروح یا کسانی بود که از جلوی تیربارهای نظام شاه می گریختند و پناهگاهی نداشتند. مردم در خانه های خود را به روی آنان باز کرده بودند. این حرکت در جریان انقلاب اسلامی یا در واقع، مرحله نهایی نهضت اسلامی نیز بارها و بارها در سراسر کشور تکرار شد. همچنین تعدادی از غذا خوریهای اطراف بازار و صحنه های تظاهرات برای تجدید قوا به مردمی که ساعتها در درگیریها حضور داشتند غذای رایگان می دادند.

شعارهایی که در جریان تظاهرات خصوصاً در روزهای پانزدهم و شانزدهم خرداد ثبت شده است عمدتاً از این قرار است: *یا حسین یا حسین - خمینی خمینی تو فرزند حسینی- یا مرگ یا خمینی- خمینی خمینی- خمینی را آزاد کنید- مرده باد شاه- زنده باد خمینی- تا عزل شاه خائن نهضت ادامه دارد- ما شاه نمی خواهیم، دیکتاتور برو گمشو- مرگ بر شاه مسلمان کش- مرگ بر دیکتاتور خونخوار- تا مرگ شاه خائن نهضت ادامه دارد- مرگ بر دیکتاتورها- مرگ بر این دیکتاتور خون آشام- مرگ بر اسرائیل.*

از نکات مهم نهضت ۱۵ خرداد آن است که هر چند دستگیری امام و سرکوب اعتراضات احتمالی با نظر آمریکا و انگلیس و نظارت سازمان سیا و دستور مستقیم شاه صورت گرفت و آنان با توجه به تظاهرات روزهای قبل- خصوصاً روز عاشورا که به حمایت از قیام امام و علیه شاه صورت گرفت و تا کاخ مرمر یعنی محل استقرار شاه نیز کشیده شده بود- احتمال تظاهرات و قیام مردمی را بر اثر دستگیری امام می دادند ولی در ساعات اولیه، دستگاه حکومتی شاه خصوصاً

مقامات امنیتی و نظامی و همچنین مأموران اطلاعاتی سفارت آمریکا اطلاعی از وقوع چنین حادثه‌ای نداشتند و بشدت حیرت زده و فلج شده بودند. آنها این حرکت فوری و عظیم مردمی را جنبشی سازمان یافته در جهت نابودی حکومت شاه برآورد می‌کردند و ترس شدیدی آنان را فراگرفته بود. البته این جنبش سازمان یافته نبود و مردم خشمگین هیچ برنامه مشخص، هیچ آمادگی درگیری و تجهیزات لازم برای مقابله با نیروهای شاه و هیچ رهبری عملیاتی نداشتند. در این زمان، امام خمینی که شب قبل از واقعه توسط نیروهای امنیتی شاه دستگیر شده بود در زندان بود و اطلاعی از وقوع حادثه نداشت. بعضی از محققان جدایی رهبر و مردم را از عوامل مهم شکست نهضت ۱۵ خرداد برآورد کرده‌اند. ماروین زونیس نیز معتقد است: "شاه به دنبال دستگیری در دسر آفرین آیت‌الله خمینی در ماه ژوئن سال ۱۹۶۳ (خرداد ۱۳۴۲) ناگزیر شد با تظاهرات خونین خیابانی که شهرهای بزرگ را در می‌نوردید مقابله کند. گرچه در این واقعه عده زیادی کشته شدند اما این تظاهرات به یک تهدید نظام یافته تبدیل نشد. بعلاوه، هنگامی که آیت‌الله خمینی به ترکیه تبعید شد، به نظر می‌رسید که مسئله حل شده است." (زونیس، ص ۳۹۷)

ارتشبد فردوست (از مقامات بالای امنیتی نظام شاه و دوست وی) بعد از پیروزی انقلاب اسلامی گفته است اگر تظاهرات قبلاً تدارک می‌شد و دو موضوع در آن رعایت می‌گردید بدون هیچ تردید به سقوط محمد رضا می‌انجامید: "اگر تظاهرکنندگان در حد یک گردان موتوریزه مسلح بودند و یا اگر یک گردان موتوریزه از ارتش به آنها می‌پیوست و با حضور حدود ۵۰۰۰ نفر جمعیت به سمت سعد آباد حرکت می‌کردند، بدون تردید زمانیکه این جمعیت به حوالی قلعهک می‌رسید، محمد رضا با هلیکوپتر به فرودگاه می‌رفت ... هم حوادث ۲۵ مرداد ۳۲ وهم حوادث ۱۳۵۷ نشان داد که پا به فرار محمد رضا بسیار خوب است." (فردوست، ج ۱، ص ۵۱۴-۵۱۳)

در آن صورت کشور ما ۱۵ سال زودتر از زیر یوق وابستگی و استبداد و ظلم و غارت و تجاوز نجات پیدا می‌کرد.

این واقعه در تاریخ سیاسی معاصر ایران بینظیر است. هرگز قبل از این تاریخ و همچنین بعد از آن تا کنون چنین جنبش مردمی، صرفاً در اعتراض به دستگیری یک نفر رخ نداده است. این

است که شناخت واقعه و ریشه های دور و نزدیک آن و همچنین تأثیر آن در پیروزی انقلاب اسلامی و نقش آن در تاریخ معاصر ایران همواره باید مورد توجه قرار گیرد.

شاید به همین خاطر است که امام خمینی سالها بعد یعنی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سالگرد فاجعه خونین ۱۵ خرداد گفته است: "پانزده خرداد چرا به وجود آمد؟ و مبدأ وجود آن چه بود؟ و دنباله آن در سابق چه بود؟ و الآن چیست؟ و بعدها چه خواهد بود؟ ۱۵ خرداد را کی به وجود آورد؟ و دنباله آن را کی تعقیب کرد؟ و الآن کی همان دنباله را تعقیب می کند؟ و پس از این امید به کیست؟ ۱۵ خرداد برای چه مقصدی بود؟ و تا کنون برای چه مقصدی است؟ و بعدها برای چه مقصدی خواهد بود؟ ۱۵ خرداد را بشناسید؛ و مقصد ۱۵ خرداد را بشناسید؛ و کسانی که ۱۵ خرداد را به وجود آوردند بشناسید؛ و کسانی که ۱۵ خرداد را دنبال کردند بشناسید؛ و کسانی که از این به بعد امید تعقیب آنها هست بشناسید؛ و مخالفین ۱۵ خرداد، و مقصد ۱۵ خرداد را بشناسید." (صحیفه امام، ج ۸، ص ۵۳)

* * *

قیام ۱۵ خرداد ظاهراً با سرکوبی خشن و کشتار مردم در عرض چند روز به خاموشی گرایید ولی در عمق وجود اعتقادی و روحی ملت مأوا گرفت و در سال ۱۳۵۷ همانند دریایی خروشان دوباره جلوه کرد و بساط ستمشاهی را ظرف چند ماه از صحنه کشور برداشت. البته نباید فراموش کرد که دستاورد فوری نهضت ۱۵ خرداد، آزادی امام خمینی بود. دستگاه استکباری شاه تصور می کردند با سرکوب نهضت و کشتار سراسری که براه انداخته بودند امام خمینی دیگر یارای مقابله با نظام شاه را نخواهد داشت. البته شاه و ایادی وی خصوصاً اسدالله علم (نخست وزیر وقت) بنا داشتند امام خمینی را به قتل برسانند و برای انجام آن شروع به زمینه سازی کردند. مثلاً علم در روز ۱۷ خرداد طی مصاحبه ای با خبرنگاران خارجی اعلام داشت: "پانزده نفر از بزرگترین پیشوایان مذهبی بزودی تسلیم محکمه نظامی خواهند شد و محکمه نظامی ممکن است معنی مجازات اعدام را داشته باشد." (روحانی، ص ۵۸۸) گو اینکه این مصاحبه در رسانه های داخلی منعکس نشد زیرا با توجه به قیام مردم بر اثر دستگیری امام، تبعات اعلام محاکمه نظامی و اعدام

ایشان برای نظام شاه رعب آور و حد اقل نامعلوم بود.

فرح پهلوی در جایی از خاطرات خود تأکید می کند که علم در همان دوران به شاه پیشنهاد کرده بود امام خمینی را از بین ببرند و شاه بعد از سقوط و اخراج از کشور بارها افسوس می خورد که چرا این پیشنهاد را نپذیرفته بود. (دختر یتیم، ج ۲، ص ۸۰۳)

نقش محوری علم در سرکوب نهضت ۱۵ خرداد جای تردید ندارد ولی آنچه باعث شد نظام شاه از قتل امام خمینی یا حتی در محبس نگه داشتن ایشان خودداری کند ترس از فروپاشی سلطنت بود. البته شاه و حامیان استکباری او بسیار سعی کردند تا قیام ۱۵ خرداد را واقعه ای کوچک و بی اهمیت و حاصل دخالت های خارجی قلمداد کنند ولی خودشان می دانستند چه قیام عظیمی برپا شده است. اسدالله علم در یکی از خاطرات خود نوشته است "اگر ما عقب نشینی کرده بودیم ناآرامی به چارگوشه ایران سرایت می کرد و رژیم ما با تسلیم ننگ آوری سقوط می کرد" (انصاری، ص ۵۶)

در هر حال علم بدون دستور یا رضایت شاه نمی توانست دستور کشتار مردم را صادر کند. امام خمینی در این باره می گوید: "در پانزده خرداد خود ایشان [شاه] فرمانده بود، فرمانده قوا، از قراری که نقل می کنند، بود. همه این جاها فرمانده اش خود این آقا است." (صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۱۶۸) "پانزده خرداد را اینها اصلاً زکری از آن نمی کنند. ۱۵ خرداد به طوری که گفته اند- من در حبس بودم، لکن آنطوری که برای من بعد از بیرون آمدن گفتند- قریب پانزده هزار نفر را آنها کشتند و از قراری که باز گفتند، خود محمدرضا با هلیکوپتر عامل قتل هم بوده است خودش. اینها، این طرفدارهای «حقوق بشر»، این پانزده هزار جمعیتی که در یک روز کشته شد اینها را مثل اینکه بشر نمی دانند! یا بشر می دانند و برای آنها حقوق قائل نیستند" (صحیفه امام، ج ۷، ص ۳۰۷)

این قیام در روحیه امام خمینی تأثیر سنگینی داشت. ۱۵ خرداد، عشق ملتی محروم بود به مردی که برای دفاع از ایمان و حریت مردم در برابر سرکوبگران ملت ایستاده بود، عشقی که با خون امضا شد. در واقع آغاز علنی نهضت امام خمینی از اوایل نیمه دوم سال ۱۳۴۱ با اعتراض ایشان به لایحه ضداسلامی "انجمنهای ایالتی و ولایتی" مصوب دولت علم شروع شد. سخنرانیها

و موضعگیریهای دقیق و عمیق امام، ظرف چند ماه چنان ملت را برای مبارزه آماده کرد و چنان نظام وابسته پهلوی را در تنگنا قرار داد که اقدام به دستگیری امام کرد ولی با واکنش توفانی ملت ایران روبرو شد. نظام شاه برای نجات خود و اربابان خود و تداوم غارت منابع و ثروت‌های کشور به کشتار بیرحمانه صاحبان اصلی کشور پرداخت و قیام ۱۵ خرداد را به خاک و خون کشید.

امام در یکی از سخنرانی‌های خود بعد از آزادی از زندان و حصر گفت: "خدا می‌داند که مرا اوضاع ۱۵ خرداد کوبید [گریه شدید حضار]. من حالا که آمدم به اینجا؛ آمده‌ام از قیطریه؛ مواجه هستم با یک منظره‌هایی؛ با بچه‌های کوچک بی‌پدر [گریه شدید حضار]، با مادرهای جوان از دست داده، و مادرهای جوان مرده، با زنهای برادر مرده، با پاهای قطع شده [گریه شدید حضار]، با افسردگیها. اینها علامت تمدن آقایان است و ارتجاع ما. افسوس که دست ما از عالم کوتاه است؛ افسوس که صدای ما به عالم نمی‌رسد؛ افسوس که گریه‌های این مادرهای بچه مرده نمی‌رسد به دنیا" (صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۸۵)

امام سالها بعد در سخنانی ۱۵ خرداد را واقعه تاریخی بزرگ خواند و در باره آن گفت: "... یک بار سنگینی به عهده من بود و وقتی مواجه می‌شدم با بعضی از کسانی که عزیزان خودشان را از دست داده بودند، یک حال انفعال باید بگویم برای من دست می‌داد." (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۷۵)

بدون تردید این نهضت ۱۵ خرداد بود که مسئولیت سنگین رهبری را برای همیشه بر دوش امام خمینی نهاد.

اقدامات و تبلیغات نظام شاه و استکبار جهانی

یکی از ویژگیهای منحصر به فرد رهبری امام خمینی این بود که هرگز به ظالمان و ستمگران طاغوتی، مجال جنبیدن و موضعگیری مجدد و حتی نفس کشیدن نمی‌داد. این شگفت‌انگیزترین پدیده قرن بیستم است که یک مرجع شیعه بتواند یک تنه عرصه تبلیغی را نه تنها بر نظام شاهنشاهی که بر تمام قدرتها و ابرقدرتهای جهان تنگ سازد. او این معجزه معاصر را با سخنان



آرام خود که برگرفته از قرآن و عترت بود انجام می داد. بعد از رحلت ایشان بی بی سی، طی تفسیری گفت: "در مغرب زمین کسان بسیاری هستند که پس از درگذشت آیت الله، نفس راحتی خواهند کشید و خوشحال خواهند شد که آیت الله دیگر زنده نیست." (مجله حضور، شماره ۱، ص ۱۵۶) روشن است که این کسان، بجز مستکبران نبوده اند. واقعاً امام خمینی یکی از مصادیق بزرگ آیه "اشداء علی الکفار رحماء بینهم" (سوره فتح، آیه ۲۸) بود.

در دوران آغاز نهضت نیز ایشان فرصت تبلیغ سوء به نظام شاهنشاهی نداد و تا آن نظام وابسته به خود بجنبد با جنبش نیرومند مردمی روبرو شد که می رفت تا در همان گامهای اولیه، اساس سلطنت را از کشور برچیند. کشتار ۱۵ خرداد ظاهراً نهضت مردمی را عقب راند ولی چنین قساوت و فجایعی چیزی نبود که براحتی بتوان آن را انکار کرد. عملکرد ننگین شاه در داخل و خارج کشور، مشروعیت رژیم را بیش از پیش متزلزل ساخت. به همین دلیل دستگاه تبلیغاتی شاه و حامیان استکباری اش بعد از سرکوب ملت شروع به تبلیغات گسترده ای کردند تا این قیام بزرگ را مخدوش سازند و نظام متزلزل شاه جنایتکار را نه تنها تبرئه بلکه از نو تثبیت نمایند.

اقداماتی که توسط نظام شاه علیه جنبش مردمی ۱۵ خرداد صورت گرفت عمدتاً عبارتند از:

۱- بازداشت امام و روحانیون طرفدار ایشان و کشتار فجیع مردم و زندانی کردن بسیاری از آنان که مختصراً توضیح داده شد.

۲- نفوذ دادن عناصر مخرب وابسته به ساواک و سایر ارگانهای سلطنت با لباس شخصی در میان مردم برای انجام اقدامات خرابکارانه مانند حمله به به بانوان، اتومبیلهای مردم یا تأسیسات عمومی و استفاده تبلیغی از این گونه اعمال ناشایست.

۳- ایجاد شکاف میان روحانیون که با همت امام در صدر نهضت قرار گرفته بودند. این سیاست که با اتکا به ضعفهای بعضی از حوزویان صورت گرفت در واقع کمر نهضت را شکست. نظام شاه با روحانیانی که اهل مبارزه نبودند یا از سلطنت طرفداری می کردند یا اساساً با نهضت امام خمینی و آگاهی مردم، به خاطر منافع شخصی و دیدگاههای عافیت طلبانه، چندان میانه ای نداشتند کنار آمد و از طریق تهدید و تطمیع آنان بخشی از روحانیت را با خود همراه کرد. در این

میان یکی از چهره های معروف حوزه یعنی آیت الله شریعتمداری - که در جریان انقلاب اسلامی و حتی بعد از پیروزی، ضربات سنگینی به امام و انقلاب زد- نقش چشمگیری داشت. " آقای شریعتمداری مردم را به آرامش و حفظ متانت در مقابل دستگاه شاه دعوت می نمود و خیلی تلاش می کرد تا اوضاع را آرام کند؛ البته همه این نقشه ها به دستور حسن پاکروان [رئیس ساواک] و ساواک به مرحله اجرا در می آمد. اگرچه آنها تا حدودی موفق شدند که اوضاع را آرام نمایند ولی مردم دست بردار نبودند. مردم در شهر به خانه علما رفته و آنها را وادار می کردند که به تهران مهاجرت کنند. این حرکتها بدون استثنا در همه شهرهای ایران انجام می گرفت و موجب گردید که علمای اعلام از همه طرف به تهران مهاجرت کرده و جلسات پر شور و تشکیل دهند و به دستگاه فشار آورند تا امام و سایر علمای بازداشتی و نیز مردم را از زندانها آزاد نمایند. در این فاصله آقای شریعتمداری در حصارک کرج با شاه ملاقات می کند. آنها پیمان قبلی خویش را یادآور شده و تصمیماتی می گیرند. آقای شریعتمداری متعهد می گردد که به هر ترفندی شده در آرام کردن مردم رل مهمی را ایفا نماید و الحق ایشان نیز در اجرای تعهد خویش از هیچ کوششی مضایقه نکرد. " (خلخال، ص ۱۱۳)

امام خمینی این جریان ارتجاعی را خطرناکترین دشمن نهضت اسلامی می دانست و معرفی می کرد. در واقع بعضی از حوزویان عافیت طلب و متحجر و مقدس مآب، مناسبترین بستر برای شاه و حامیانش بودند تا نهضت اصیل اسلامی را از مسیر اصلی اش منحرف و به سازش و نابودی بکشانند. رنج بزرگ امام خمینی آن بود که برای حفظ وحدت حوزه علیه نظام استبدادی و وابسته پهلوی و باز نشدن جبهه ای جدید علیه نهضت اسلامی و تضعیف مبارزه نمی توانست در آن ایام به صورت آشکار بر ضد جریان تحجر موضعگیری کند. امام با درایت و تیز هوشی بی نظیر و بر اساس تعالیم اسلامی سعی می کرد از طریق آگاهی بخشی و موضعگیریهای سیاسی خدشه ناپذیر اسلامی آنان را با نهضت همراه سازد. امام حتی بعد از پیروزی انقلاب که فعالیت منافقانه آنان فزونی گرفته بود و تا حد براندازی نظام اسلامی پیش رفت تلاش کرد با نصیحت و دعوت و توضیح و سایر اقدامات وحدت بخش آنان را در کنار انقلاب اسلامی نگاه دارد. اساساً یکی از



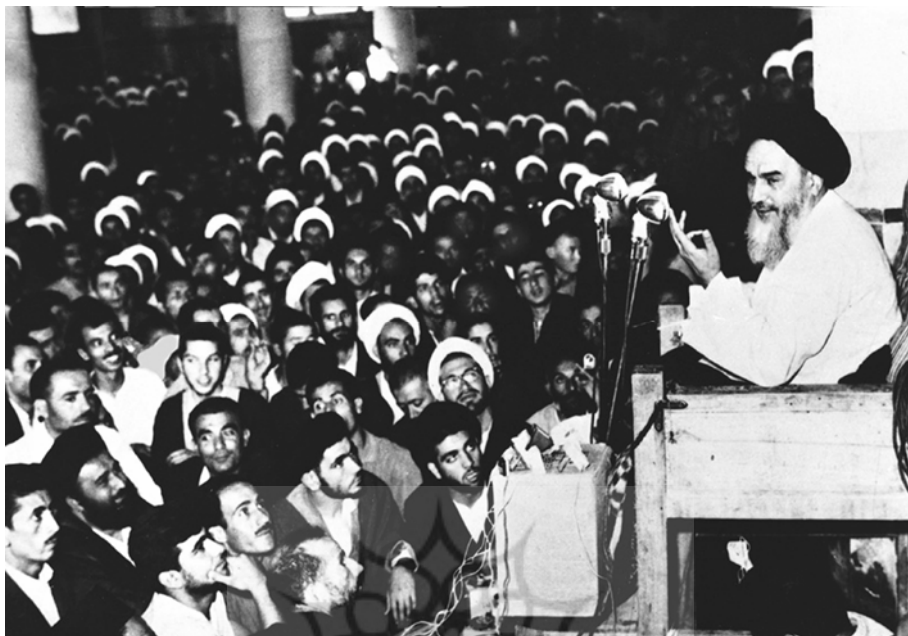
سیاستهای برجسته و شگفت‌انگیز حضرت امام آن بود که حتی یک نفر از نیروهای اسلامی را از دست ندهد و همه را با اتحاد پیش ببرد. چون او می‌دانست و به همه فهماند که راز پیروزی و تداوم انقلاب فقط وحدت است. به همین دلیل حضرتش در هیچ‌یک از مسایل، تنگ‌نظری و خودمحوری و گروه‌محوری نداشت. خیرخواهی امام برای همه تا حدی که به اصول انقلاب صدمه وارد نمی‌شد جاری و ساری بود. تمامی گروه‌ها و تمامی سلیقه‌ها در حوزه نظر بلند امام امکان حیات و شکوفایی داشتند. امام خمینی هرگز هیچ شخصی را از انقلاب طرد نکرد مگر آنکه به توطئه و براندازی نظام رو آورده بود. او حتی کسانی را که از مسیر براندازی نظام برگشته بودند با آغوش باز می‌پذیرفت. سیاست امام، دعوت و نصیحت و خیرخواهی بود ولی در برابر دشمنان داخلی و خارجی که کمر نابودی جمهوری اسلامی را بسته بودند همچون کوهی استوار ایستادگی می‌کرد. در هر حال تمامی نصایح و تلاش‌های او در دل متحجران مقدس مآب اثر نکرد و آنگاه امام با آنان به مقابله برخاست و با حفظ عطف اسلامی در عمل، چهره واقعی آنان را برای همگان روشن ساخت. سخنان امام در این باره بسیار است. از جمله ایشان در بخشی از پیام مهم و معروف "منشور روحانیت" آورده است: "اولین و مهمترین فصل خونین مبارزه در عاشورای ۱۵ خرداد رقم خورد. در ۱۵ خرداد ۴۲ مقابله با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود که اگر تنها این بود مقابله را آسان می‌نمود. بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه خودی گلوله حيله و مقدس‌مآبی و تحجر بود؛ گلوله زخم زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت و سرب، جگر و جان را می‌سوخت و می‌درید. در آن زمان روزی نبود که حادثه‌ای نباشد، ایادی پنهان و آشکار آمریکا و شاه به شایعات و تهمتها متوسل شدند حتی نسبت تارک الصلوة و کمونیست و عامل انگلیس به افرادی که هدایت مبارزه را به عهده داشتند می‌دادند. واقعاً روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت خون می‌گریست که چگونه آمریکا و نوکرش پهلوی می‌خواهند ریشه دیانت و اسلام را برکنند و عده‌ای روحانی مقدس نمای ناآگاه یا بازی خورده و عده‌ای وابسته که چهره‌شان بعد از پیروزی روشن گشت، مسیر این خیانت بزرگ را هموار می‌نمودند." (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۹-۲۸۰)

باید توجه داشت که اساساً یکی از راه‌های مقابله قدرتهای جهانی و وابستگان آنها با

نهضت‌های اصیل مردمی، ساختن رهبران قلابی و قرار دادن آنان در کنار رهبران اصیل مردمی است تا به این وسیله با عطف توجه مردم یا بخشی از آنان، تاب و توان نهضتها را به انحراف و افتراق و نهایتاً شکست بکشانند. در این زمینه مدارک فراوانی وجود دارد از جمله در یکی از طرحهای ساواک بعد از قیام ۱۵ خرداد، آمده است: "... بدیهی است در میدان مبارزات برای ختنی کردن و تجزیه نیرو، الزام آور است که برای سازشکاران امتیازاتی قائل بوده و با توجه به محاط بودن دستگاه به روحانیون... چنانچه روشی اتخاذ [شود] که لااقل فعالیت‌های [امام] خمینی محدود گردد، [آیت الله] میلانی ساکت خواهد بود و اگر [امام] خمینی مجدداً شروع به فعالیت و اعلامیه ای منتشر سازد، میلانی فقط به خاطر رقابت و حفظ موقعیت و ارضای تمنیات طرفداران خود، مبادرت به صدور اعلامیه می کند... آیت الله شریعتمداری را می توان با روش صحیح از گروه [امام] خمینی جدا نمود و گویا مشارالیه باطناً با [امام] خمینی روابط حسنه ندارد." (منصوری، ص ۴۰۲)

بعد از سرکوب نهضت اسلامی مردم در ۱۵ خرداد، نظام سلطنت با هدایت آمریکا ضمن تقویت شدید جریان تحجر در حوزه ها و ارتباط مستمر و دوستانه با سران این جریان، نسبت به گسترش ساواک و نفوذ دادن عناصر خود در میان حوزه علمیه خصوصاً حوزه علمیه قم کوشید. ساواک از آن پس در حوزه ها و دانشگاهها و بازار و سایر عرصه های مردمی شبانه روزی فعال بود و با بازداشت‌های گسترده هر کسی که مظنون به ضدیت با شاه و سلطنت یا مورد اتهام واقع می شد و شکنجه وحشیانه مخالفان تبدیل به یکی از مخوفترین دستگاههای امنیتی جهان شد. ویلیام سولیوان (آخرین سفیر آمریکا در ایران) در خاطرات خود می نویسد: "از اوایل دهه ۱۹۶۰ و بخصوص پس از قیام ۱۹۶۳ به رهبری آیت الله خمینی ساواک به تدریج از صورت یک سازمان اطلاعاتی و ضد جاسوسی خارج شد و بخش عمده ای از آن به صورت یک پلیس مخفی برای مبارزه با مخالفان سیاسی رژیم در آمد. روشهای خشونت آمیز در ساواک که ابتدا به وسیله اولین رئیس سازمان امنیت ایران ژنرال بختیار اعمال می شد، در ابعاد وسیعتری نسبت به مخالفان سیاسی رژیم اعمال گردید و بازداشت‌های خودسرانه و شکنجه برای گرفتن اعتراف و زندانهای طولانی و بدون حکم دادگاه از روشهای معمول و متداول ساواک به شمار می آمد." (دوسفیر، ص ۹۵)





البته آقای سولیوان به نظارت سیا بر ساواک و آموزش شکنجه گران و هدایت شکنجه ها از طرف آمریکا و اسرائیل و قتل زندانیان سیاسی مانند آیت الله غفاری و آیت الله سعیدی که به علت طرفداری از راه امام خمینی به طرز وحشتناکی شکنجه و شهید شدند اشاره ای نمی کند خصوصاً که چنین شهادتی با نفوذ و سلطه آمریکا و اسرائیل و انگلیس و سایر قدرتها بر کشور اسلامی ایران مخالف بودند و در جهت رفع سلطه خارجی و استبداد شاهنشاهی، همزمان، جهاد می کردند.

۴- شاه همانند پدرش ضمن ریاکاری و سالوسی و موافق مذهب نشان دادن خود و حتی ادعای ارتباط با بعضی از معصومین(ع) و نیز توصیه به عمل به اسلام که در کتاب انقلاب سفید خود آورده است با تمام توان کوشید تا پایه های مذهبی مردم را سست نماید. قدرت مذهب چنان بود که حتی بعد از سرکوب قیام اسلامی ۱۵ خرداد، حکومت شاه نتوانست هیچ موضعگیری ضد مذهبی از خود نشان دهد بلکه سعی کرد از همان روز واقعه با کمک تبلیغات فراوان، نظام پهلوی را موافق مذهب و مخالفان خود را ضد مذهب معرفی و تصویر نماید. در همین راستا روزنامه های

تهران، عصر روز ۱۵ خرداد، اعلامیه ای جعلی از طرف آیت الله میلانی و آیت الله طباطبایی قمی منتشر کردند که طی آن مردم به آرامش و رعایت نظم دعوت شده بودند.

جالب اینجاست که رئیس ساواک (حسن پاکروان) در بعد از ظهر همان روز (قبل از انتشار جراید عصر) طی مصاحبه ای با مطبوعات ضمن تأیید و تأکید بر مذهب اثنی عشری، امام خمینی و روحانیون مبارز از جمله آیت الله قمی را با بدترین تهمتها و ناسزاها یاد کرد و حتی ادعا کرد امام خمینی و قیام کنندگان ۱۵ خرداد از خارج پول دریافت کرده اند. او در بخشی از سخنانش گفت: "عده بسیار معدودی از روحانیون با همدستی عناصر بسیار پلید خواسته اند با استفاده از نفوذ معنوی خود یک تلاش مذبحخانه بکاربرند و بر خلاف اراده تمام ملت جلوی اقدامات آزادیبخش اعلیحضرت همایونی گرفته و چون ضامن و حارس ثبات و تمامیت و استقلال ایران، شخص شاهنشاه می باشد حملات خود را متوجه مقام سلطنت نموده زیرا اطمینان دارند که با تضعیف سلطنت پایه و اساس ایران را متزلزل می نمایند."

پاکروان در بخش دیگری از سخنان خود افزود: "اطلاع دارند که آقای خمینی و آقای قمی دستگیر شدند و عده ای دیگری نیز بازداشت شدند و این اشخاص با وجود مقام خیلی ارجمندی که در عالم روحانیت پیدا کردند خواستند بلوایی براه بیاورند. این اشخاص بدون در نظر گرفتن مصالح عالی کشور با تمام عناصر مرتجع همدست شدند و متوالیاً تحریک کردند، از هیچ کاری کوتاهی نکردند، از هیچ تهمتی خودداری نکردند و کار به جایی رسید که با عوامل خارجی تماس گرفتند و اگر به بعضی حرفهای آنها توجه فرمایید، خود خواهید فهمید که چه نقشه‌هایی داشته اند." (روحانی، ص ۵۸۶)

قابل توجه است که بعد از اینکه شاه مجبور شد برای آرام کردن فضای ملتهب کشور و اصلاح چهره جنایتکار خود در نزد مردم، امام خمینی را اسماً آزاد ولی عملاً در محاصره نگاه دارد و از تماس مردم با ایشان جلوگیری کند مسئول این تغییر وضعیت، رئیس ساواک یعنی همین حسن پاکروان بود که در ۱۱ مرداد ماه سال ۴۲ در پادگان عشرت آباد که محبس امام خمینی بود می رود و مراتب آزادی ایشان و شرایط آن را اعلام می کند. پاکروان در این ملاقات می گوید:

"من کوشش فراوانی به منظور بدست آوردن سند و مدرکی بر ارتباط مرجع بزرگ روحانیت با خارج بعمل آوردم و حتی عربی را بدین منظور به محضر حضرت تعالی فرستادم ولی کوچکترین نشانه‌ای بر ارتباط مرجع روحانیت با عوامل بیگانه نیافتم و برایم روشن شد که مرجع روحانیت در این مبارزات خود هیچگونه ارتباطی با خارج و عمال بیگانه نداشته‌اند" (مدنی، ج ۲، ص ۷۱)

پاکروان بعد از این سخنان و گلایه از سخنرانیهای امام خمینی علیه شاه می‌افزاید: "اکنون که آزاد می‌شوید لازم است به عرض برسانم که سیاست یعنی کلک و نیرنگ، سیاست یعنی دروغ و تزویر، سیاست یعنی حقه بازی و خلاصه سیاست یعنی پدر سوختگی و این کارها مربوط به ما است و مرجع روحانیت نباید خود را به این امور آلوده سازد و در سیاست دخالت نماید." (همان، ج ۲، ص ۷۲)

امام خمینی از این دیدار پاکروان چند بار در زمانهای مختلف، یاد کرده است. از جمله می‌فرماید: "ما را وقتی که از حبس می‌خواستند بیرون بیاورند، آمدند گفتند که بیاید توی آن اتاق، از حبس در آمدیم رفتیم توی اتاق مجللی هم بود نشستیم. پاکروان آمد پیش ما و... در ضمن صحبت‌هایش گفت که سیاست عبارت از دروغ گفتن است، عبارت از تقلب است، عبارت از خُدعه است، عبارت از فریب است، عبارت از پدر سوختگی است!- این تعبیر آخرش بود- این را بگذارید برای ما. می‌خواست ما را وادار کند به اینکه ما دخالت در سیاست نکنیم. من به آن گفتم خوب، اگر این سیاست عبارت از اینهاست، اینکه مال شما هست! بله، بعد هم برداشتند در آنجا نوشتند که تفاهم شد بین ما و فلان. من هم که آمدم سر منبر حسابش را رسیدم. (صحیفه امام، ج ۹، ص ۱۷۷)

واقعاً امام خمینی در سخنرانیهای خود حساب پاکروان و شاه را رسید. این یکی از طرفندهای رژیم شاه بود که با سرکوب مردم در ۱۵ خرداد و آنهمه کشتار چنین بنمایاند که مسئله حل شده و با آزادی امام در واقع بین روحانیت و دستگاه شاه تفاهم برقرار شده است. ولی امام خمینی نشان داد که رهبر صادق و امین مردم است و هرگز به خاطر منافع زود گذر دنیوی مردم فداکار کشورش را مایوس نخواهد کرد. او در بخشی از سخنرانی ۲۱ فروردینماه سال ۴۳ در قم گفت:

"چند روز است آزاد شده‌ام. فرصت مطالعه روزنامه نداشتم. در زندان فراغت داشتم و مطالعه می‌کردم تا اینکه روزنامه اطلاعات، مورخ سه شنبه ۱۸ فروردین ۴۳، را به من دادند. من از آقایان گله دارم که چرا زودتر به من [اطلاع] ندادند. در این روزنامه کتیف اطلاعات، تحت عنوان «اتحاد مقدس»، در سرمقاله نوشته بودند که با روحانیت تفاهم شده و روحانیون با «انقلاب سفید» شاه و ملت موافق هستند! کدام انقلاب؟ کدام ملت؟ این انقلاب مربوط به روحانیت و مردم است؟!

آقایان که در دانشگاه هستید، برسانید به همه که روحانیت با این «انقلاب» موافق نیست. ما که وسیله انتشاراتی نداریم؛ همه چیز را از ما گرفته‌اند. تلویزیون و رادیو را از ما گرفته‌اند. تلویزیون که در دست آن نانجیب [ثابت پاسال، بهایی معروف] است؛ رادیو هم که در دست خودشان هست؛ مطبوعات ما کتیف است. آنها مطلبی را می‌نویسند یا می‌گویند، فوراً به تمام نقاط دور دست می‌رسانند؛ آن وقت مردم بی‌اطلاع فکر می‌کنند که روحانیون هم با آنها هستند. روحانیون با این مفاسد دوستی ندارند... خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد. با سرنیزه نمی‌شود اصلاحات کرد." (صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۶۹-۲۶۸)

امام خمینی تا نابودی سلطنت و بنیانگذاری نظام جمهوری اسلامی ایران و حفظ آن در برابر تمام خطرات و توطئه‌های داخلی و خارجی تا آخرین لحظه حیات بر سر پیمان خود با مردم ایران ایستاد و بدین سان، ۱۵ خرداد را به پیروزی نهایی رساند.

البته در آن دوران سخت بعد از کشتار ۱۵ خرداد، پاکروان و سایر مسئولین نظام شاهنشاهی از جمله اسدالله علم (نخست وزیر وقت) علاوه بر اینکه سعی می‌کردند به شهدا و مجروحین حادثه اشاره نکنند در مواقع ناچاری تعداد شهدا را انگشت شمار اعلام می‌کردند کما اینکه علم طی مصاحبه‌ای گفت: "در نتیجه تیراندازی مأمورین در حدود بیست نفر کشته شده‌اند." (روحانی، ص ۵۸۸) خبرگزاری رسمی پارس نیز تعداد کشته شدگان را بیست نفر و تعداد زخمی‌ها را ۱۵۰ نفر اعلام کرد حال آنکه وزارت دادگستری تعداد کشته شدگان را ۷۴ نفر شمرده است. روزنامه لو موند در همان زمان تعداد کشته شدگان را بیش از هزار نفر برآورد کرده است. (روحانی، ص ۵۷۸) بعضی از منابع، ابعاد فاجعه را بعد از سالها به نحو صریحتری بیان کرده‌اند. مثلاً ویلیام

شوکراس (نویسنده آمریکایی) در باره نتایج دستگیری امام خمینی می نویسد: "این عمل موجب شورشهای گسترده ای گردید که دولت در کمال بیرحمی سرکوب کرد. بر آوردی که از تعداد کشته شدگان به دست نظامیان می شد از چند صد تا چند هزار نفر تغییر می کرد." (شوکراس، ص ۱۳۳)

پاکروان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در دادگاه انقلاب، مسئولیت کشتار ۱۵ خرداد را پذیرفت و در آخرین دفاع خود با صراحت گفت: "آخرین دفاع من همین است که گفتم. من دستور کشتن مردم را داده بودم" (خلخالی، ص ۳۹۴)

در هر حال بعد از ۱۵ خرداد یکی از سیاستهای اصلی نظام شاه از یکسو ریاکاری و مذهبی نمایی شاه و نظام و از سوی دیگر تلاش وسیع برای غرب زده کردن کشور و رواج فحشا و بی بند و باری و کلاً زدودن آثار مذهب از جامعه ایرانی بود. برنامه هایی از قبیل جشن هنر شیراز، انتخاب دختر شایسته، جشنهای دو هزار و پانصد ساله، جشنهای تاجگذاری و ... همه در همین راستا صورت می گرفت. تمامی اطرافیان و امرای نظامی و دولتمردان شاه اهل فساد و رشوه و زناکاری و مشروبخواری و تملق و چاپلوسی بودند که بسیاری از آنان بعد از سقوط شاه در خاطرات خود بدان اذعان کرده اند. هرگز کسی ادعا نکرده است که حتی یکی از آنان اهل نماز و روزه و دیانت بوده باشد. سهل است که بسیاری از آنان یا بهایی بودند یا جاسوس غرب بودند و یا اصلاً به هیچ مرام و عقیده و دینی اعتقاد نداشتند. در واقع مأموریت اصلی شاه و پدرش نابود کردن مذهب در کشور بود. شاه علیرغم ادعاهای ظاهری نه به فرهنگ ایرانی اعتقاد داشت و نه به مردم ایران. زونیس از قول یکی از وزرای شاه می نویسد که شاه بجز خودش "برای هیچ ایرانی دیگر ذره ای ارزش قائل نبود. با آنکه عظمت فرهنگ ایرانی و سهم آن در دستاوردهای تمدن جهانی را می ستود، اما برای ایرانیان ارزش قائل نبود... شاه مردم ایران را ضعیف و تنبل و پولکی می دانست" (زونیس، ص ۱۰۶)

ولی این روند ضد مذهبی و ضد مردمی که با اقدامات رضا خان از قبیل کشف حجاب شروع شده بود بعد از ۱۵ خرداد شتابی مضاعف و منافقانه گرفت و اگر اراده الهی در حفظ دین

خود نبود امروز دیگر نامی از مذهب و دیانت باقی نمانده بود. شاه کلاً با مذهب و روحانیون - مگر روحانیون درباری که در خدمت او بودند و به نفع او کار می کردند- هیچ موافقتی نداشت. فرح مدعی است: " دربی دینی مفرط محمد رضا مقصر اصلی، اطرافیانی مانند دکتر ایادی، سپهبد خسروانی، امیر عباس هویدا، اسدالله علم و امثال آنها بودند... پس از غائله خرداد ماه ۱۳۴۲ تهران، بد بینی محمد رضا نسبت به مذهب و ملأها بیشتر شد و تصمیم گرفت دست مخالفان دین و مذهب را در مبارزه با ملأیان باز بگذارد... محمد رضا می گفت اگر به آخوندها فرصت دوباره ای داده شود، آنها مجدداً غائله خرداد ماه ۴۲ را تکرار خواهند کرد." (فرح، ج ۱، ص ۴۴۶-۴۴۰)

۵- برگزاری بعضی میتینگهای فرمایشی در حمایت از شاه و اعلام ضدیت با مخالفان سلطنت که در بعضی از شهرستانها و با کمک دستگاههای دولتی و افراد وابسته به ساواک و رژیم شاه-از قبیل شعبان جعفری (شعبان بی مخ)، امامعلی حبیبی (قهرمان کشتی) و...- انجام شد ولی این اقدامات چون بر تنفر مردم از نظام می افزود و احتمال درگیریهای بیشتری می رفت سرعت از سوی رژیم شاه خاتمه یافت. (منصوری، ص ۳۰۴ و ۳۰۵)

۶- بی اهمیت نشان دادن نهضت ۱۵ خرداد و انجام تبلیغات سیاه گسترده علیه روحانیون مبارز خصوصاً امام خمینی در رسانه های داخلی و خارجی. شاه و عوامل داخلی و خارجی او در اولین روزهای بعد از سرکوبی ملت برای لوٹ کردن جنایات ضد اسلامی و ضد بشری خود شروع به تبلیغ و دروغپردازی کردند و امام خمینی، روحانیون و ملت مسلمان ایران را به باد تهمت و ناسزا گرفتند. شاه در همان زمان طی سخنانی ضمن اتهام مخالفت با آزادی و اصلاحات از سوی امام و روحانیون و ارتجاع سیاه خواندن آنان گفت: "... باید به شما بگویم که متأسفانه کسانی که بساط ۱۵ خرداد را به راه انداختند کما اینکه در میان کسانی که یا زخمی شده اند یا دستگیر شده اند، خیلی از آنها می گفتند که ما چکار کنیم، به ما بیست و پنج ریال داده بودند و می گفتند در کوچه ها بدوید و بگوئید زنده باد فلانی. ما حالا می دانیم این وجوه از کجا رسیده است و به شما ملت ایران بزودی جزئیات گفته خواهد شد..." (روحانی، ص ۵۸۸)

آیا شاه اطلاع نداشت که قیمت هر لیتر خون انسان در همان زمان در بیمارستانها بیش از ده

برابر این مقدار بود؟ خیلی از فقرا برای رفع مشکلات و گذران زندگی خود به بیمارستانها مراجعه می کردند و با فروش حتی یکصد سی سی از خون خود بیش از مبلغ مورد ادعای شاه، پول دریافت می کردند و زنده برمی گشتند. چه نیازی بود که آنها برای ۲۵ ریال، سینه خود را جلوی گلوله نظامیان سلطنت بدهند؟ علاوه بر آن چگونه ممکن است از خارج - یعنی از سوی مصر و جمال عبدالناصر - برای صدها هزار انسان نفری ۲۵ ریال برسد و براحتمی و به سرعت در شهرستانها و مناطق مختلف میان آنان تقسیم شود و هیچکس از موضوع اطلاع پیدا نکند تا پس از کشتار مردم و با اعتراف زخمی های واقعه، مطلب روشن شود؟

این تهمت و ادعای شاه بقدری مسخره و ابلهانه بود که در میان مردم با واکنشی تمسخر آلود و طنز آمیز مواجه شد که در میان اسناد ساواک نیز به آن اشاره شده است. از جمله در یکی از اسناد ساواک آمده است: "در چند روز اخیر موضوعی که اعلیحضرت همایونی در نطق خود در همدان به آن اشاره فرموده که هر نفر ۲۵ ریال گرفته اند و در تظاهرات شرکت کرده اند بین مردم مورد تنفر و گفتگو و تمسخر قرار گرفته و همه می گویند: بینید چقدر مردم ایران بدبخت شده اند که در پایتخت مملکت، مردم ۲۵ ریال می گیرند و جلوی گلوله می روند و برای چنین مبلغ جزئی خود را به کشتن می دهند.

مأمور ویژه اضافه می کند: باید به هر ترتیب شده این مطلب که بخصوص دستاویز مخالفین شده به نحوی اصلاح شود." (منصوری، ص ۵۶)

در سند دیگری آمده است: "...مقام سلطنت اینکه در نطق خود اشاره کرده اند که عبدالناصر موجبات تحریک و اغتشاش را در ایران فراهم ساخته، هم موجب سرشکستگی ایران در افکار جهانیان شده و می گویند پایه های اجتماعی ایران به قدری سست است که عبدالناصر آفریقایی قادر به اخلال در کار ایران است..." (منصوری، ص ۵۷)

ادعای شاه مبنی بر دخالت جمال عبدالناصر در واقعه ۱۵ خرداد از سوی هیچیک از اشخاص مطلع پذیرفته نشد و حتی سفیر ایران در عمان طی گزارشی در ۱۷ خرداد نوشت: "...قطعاً دستگاه شنود ساواک خبر "بی بی سی" ساعت ۶ صبح ۱۶ خرداد به وقت محلی را شنیده اند که از قول

خبرگزاری خود گفت: شرکت ناصر در این کار که خود اصلاحات ارضی و دادن حقوق سیاسی به زنان را اجرا نموده است بعید به نظر می‌رسد" (منصوری، ص ۵۳)

همچنین تهمت شاه علیه امام خمینی و روحانیون انقلابی مبنی بر اینکه آنان مخالف تمدن و آزادی بخصوص آزادی زنان و اصلاحات ارضی هستند از سوی هیچیک از اشخاص مطلع بر امور پذیرفته نشد. امام خمینی که قبل از ۱۵ خرداد و بعد از آزادی از زندان طی سخنان مختلف با دلایل روشن از اصلاحات اجتماعی و اصلاحات ارضی واقعی - و نه فریبکارانه - حمایت کرده بود تهمت‌های شاه و نظام سلطنتی و حامیان آن را مردود شمرد و ریشه‌های واقعه را به نحو انکار ناپذیری برای جهانیان تحلیل نمود. از جمله در تاریخ ۲۰ آذرماه ۱۳۴۱ در سخنانی مسالمت آمیز به مناسبت لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی خطاب به رؤسای شهربانی و ساواک قم گفته بود: "جناب آقای نخست وزیر در نطق اخیری که ایراد نموده، فرموده‌اند که ما شروع به اصلاحات نموده ایم؛ ولی عده‌ای مانع این اصلاحات هستند؛ اگر نظر ایشان روحانیون و آخوندها هستند، روحانیون پشتیبان اصلاحات می‌باشند. هر آینه دولت کارخانه بسازد و فرهنگ را تقویت نماید و زراعت را با اصول جدید ترویج دهد و یا در پیشرفت صنعت و طب و بهداشت اقدام نماید، ما از دولت پشتیبانی می‌کنیم و کمک هم می‌نماییم. کدام آخوندی مخالف اینگونه امور اصلاحی است؟ دولت و مردم نبایستی از یکدیگر جدا باشند؛ اگر جدا شدند، ملت از گرفتاری دولت خوشنود می‌شود و مردم از مالیات و کار می‌دزدند؛ ولی هر گاه یکی باشند، مردم گلیم زیر پای خود را در مواقع لزوم می‌فروشند و به دولت می‌دهند تا رفع نیاز دولت بشود." (صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۲۲)

ایشان بعد از آزادی از زندان نیز همین موضعگیری را داشت. امام خمینی می‌دانست که نغمه اصلاحات شاه در جهت کوبیدن و از بین بردن دیانت و استحکام سلطه آمریکا و اسرائیل بر کشور است. در آن مقطع تاریخی امام خمینی تنها فردی بود که با روشنگری‌های واقع بینانه و صریح خویش ملت ایران را با خیانت و وابستگی پهلوی و لزوم بیداری و قیام ملت آشنا ساخت. امام بعد از پیروزی انقلاب نیز تحلیلهای روشنگرانه خود را از واقعه ۱۵ خرداد و نتایج آن ادامه داد و تا

سالها بعد از پیروزی نیز ملت را متوجه خط و ربط این قیام فی سبیل الله می نمود. به طور مثال ایشان در سال ۱۳۶۶ یعنی تقریباً در اواخر عمر شریفشان طی سخنانی گفت: "وقتی که فریاد اسلامخواهی مردم کشور ما در ۱۵ خرداد به گوش امریکا رسید و وقتی که برای اولین بار غرور امریکا و اقتدار و ابرقدرتی او در اعتراض به مصونیت کارگزارانش در ایران شکسته شد و امریکا متوجه اقتدار و رهبری علما و روحانیت اسلام و عزم جزم و اراده پولادین ملت ایران برای کسب آزادی و استقلال و رسیدن به نظام عدل اسلامی گردید، به نوکر بی اراده و وطن فروش و فرومایه خود، محمدرضاخان دستور داد که صدای اسلامخواهی ملت ما را خاموش کند و از او پیمان گرفت تا همه افرادی که در برابر امریکا قد علم کرده اند را نابود کند و همه دیدیم که این خائن و سرسپردگان در این مأموریت شوم لحظه ای درنگ نمودند و به نام مأموریت و آزادی و رسیدن به دروازه تمدن بزرگ، از کشته های این ملت پشته ها ساختند و در و دیوار کشور ما را از فیضیه گرفته تا دانشگاه و از دانشگاه تا کوچه و بازار و خیابان و از خیابان تا مسجد و محراب به خون عزیزان و جوانان تکبیر گوی پیرو خدا و رسول خدا- صلی الله علیه و آله- را رنگین کردند" (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۲۳)

موضعگیری اشخاص داخلی و خارجی در باره ۱۵ خرداد

الف - احزاب و اشخاص داخلی

در میان نیروهای داخلی - به غیر از امام خمینی و همراهان وی که در صحنه رویارویی مستقیم با شاه و نظام سلطنتی قرار داشتند - بعضی از گروه های سیاسی یا اشخاص معروف از امام خمینی و نهضت مردمی ۱۵ خرداد حمایت کردند از جمله " جمعیت مؤتلفه اسلامی "، آیت الله طالقانی و... که در آن زمان قدرت چندانی در عرصه جامعه نداشتند. ولی سایر گروه های سیاسی مشهور مانند جبهه ملی و حزب توده نه تنها دفاعی از نهضت نکردند بلکه آن را تقبیح نیز نمودند. جبهه ملی صریحاً اعلام کرد دخالتی در جریان ۱۵ خرداد نداشته است و حزب ملت ایران که از گروه های تشکیل دهنده جبهه ملی بود طی دستور العملی به افراد حزبی هشدار داد که به هیچوجه در

تظاهرات علیه دستگاه سلطنتی شرکت نکنند. حزب توده نیز مرتباً مردم را به جدایی از روحانیون و مخالفت با دیدگاههای آنان دعوت می کرد. حتی مصدق که در آن زمان در املاک خود زندگی می کرد هیچ عکس العملی نسبت به کشتار بیرحمانه مردم، نشان نداد و سکوت اختیار کرد. تاج الملوک (مادر محمد رضا) می گوید مصدق با وجود آگاهی از برنامه کودتای ۲۸ مرداد "عمداً تعلل کرده و خود را به تجاهر زده بود تا زاهدی کار خودش را انجام دهد... تازه ما بعدها فهمیدیم که سفیر کبیر آمریکا (اگر اشتباه نکنم هندرسن) از قبل مصدق را در جریان گذاشته بود که قرار است چه بشود..." (تاج الملوک، ص ۴۳۲-۴۳۱)

مادر شاه حتی مدعی است که مصدق بعد از کودتای ۲۸ مرداد به تقاضای خودش "آمد پیش من و محمد رضا و از همه حلالیت طلبید و گفت با توجه به قول و قسم که در برابر رضا (شاه) ادا کرده بوده است نه تنها در صدد تعطیل سلطنت برنیامده بلکه از همکاری با توده ایها برای اعلام جمهوری و اعلام انحلال سلطنت پهلوی خودداری کرده است. راست هم می گفت." (تاج الملوک، ص ۴۳۰)

آنچه مادر شاه در باره مصدق یعنی معروفترین شخصیت جبهه ملی، بیان می کند با مدارکی که امروزه در باره مصدق و جبهه ملی بدست آمده است همخوانی دارد. این است که سکوت او و مخالفت جبهه ملی با ۱۵ خرداد و اصولاً هر نوع اقدامی علیه سلطنت پهلوی، قابل درک می شود. البته در روند تغییر و تحول این جبهه، افراد شایسته و مؤمنی فعالیت داشته اند ولی قدرت و تأثیرگذاری آنان چندان نبوده است.

همچنین حزب توده که پیرو سیاستهای شوروی بود بنا بر ماهیت الحادی و وابسته خود علیرغم ادعای خلقی بودن و توده ای بودن نه تنها هیچ دفاعی از توده مردم مسلمان کشور نکرد بلکه در محکومیت قیام ۱۵ خرداد در کنار ارباب خود یعنی شوروی (سابق) ایستاد. رسانه های ابرقدرت شرق مانند رادیو مسکو، روزنام ایزوستیا (ارگان حکومت شوروی) و سایر جراید آنان با بدترین تهمتها مانند ارتجاعی، مخالف با توسعه اجتماعی و حقوق زنان، آشوب طلب، عقب افتاده، تعصب کور و غیره این نهضت اصیل مردمی را محکوم کردند. (مدنی، ج ۲، ص ۶۴)

حزب کمونیست شوروی نیز "قیام ۱۵ خرداد را حرکتی کور و ارتجاعی بر ضد اصلاحات مترقیانه شاه" (انصاری، ص ۵۷) می دانست و کمونیستهای داخلی بخصوص حزب توده همین معنا را در تحلیلهای خود تکرار می کردند.

ب - کشورهای و نیروهای خارج از کشور

با وجود آنکه ۱۵ خرداد در خارج از کشور انعکاس گسترده‌ای داشت ولی به علت آنکه جهت گیری آن علیه منافع قدرتهای جهانی بود هیچ کشوری به صورت رسمی از آن حمایت نکرد. حتی بعضی از کشورها نهضت اسلامی مردم را محکوم کردند و نسبت به آن موضعگیری کاملاً منفی اتخاذ نمودند از جمله شوروی (سابق)، اسرائیل، عراق و... ولی بیشتر کشورها خصوصاً کشورهای اروپایی و بویژه انگلیس و فرانسه ترجیح دادند موضعگیری مشخصی نداشته باشند و صرفاً به انعکاس واقعه از طریق رسانه های خود آنهم به صورت ناقص و مطابق منافع خود اقدام کردند که در نهایت با وجود بعضی جنبه های انتقادی از دولت ایران، به نفع شاه و سلطنت تمام شد. با این وجود مردم واشخاص بسیاری در کشورهای مختلف از این نهضت پشتیبانی کردند از جمله شیخ محمود شلتوت (رئیس دانشگاه الازهر مصر)، علمای شیعه لبنان و عراق، بعضی از علمای اندونزی و... که نامه ها و سخنان و دیدگاههای آنان بخشهایی از مردم کشورهای اسلامی را با نهضت اسلامی ایران آشنا ساخت. ولی در مجموع صدای نهضت اسلامی ۱۵ خرداد در میان مخالفت دولتهای بزرگ عالم و گزارشهای گوناگون خبرگزاریهای وابسته به استکبار جهانی و تبلیغات همه جانبه نظام شاهنشاهی به خاموشی گرایید. (منصوری، فصل چهارم، روحانی، ۶۲۶-۵۸۵)

امام خمینی در سخنرانی ۱/۲۶/۴۳ به مناسبت آزادی از زندان طی سخنانی گفت: "افسوس که دست ما از عالم کوتاه است، افسوس که صدای ما به عالم نمی رسد. افسوس که گریه های این مادرهای بیچه مرده نمی رسد به دنیا. ما را کهنه پرست معرفی می کنند، ما را مرتجع معرفی می کنند، علمای اسلام را به ارتجاع سیاه تعبیر می کنند. جراید خارج از ایران، آنهایی که با بودجه های گزاف، برای کوبیدن ما مهیا شده اند، در خارج ما را مخالف اصلاحات - که اسلام در رأس اصلاحات واقع شده است؛ معرفی می کنند؛ مخالف ترقی مملکت معرفی می کنند؛ می گویند

آخوندها می خواهند با الاغ باز سوار بشوند از این طرف به آن طرف بروند؛ آخوندها می گویند که برق نمی خواهیم؛ آخوندها می گویند طیاره نمی خواهیم؛ اینها مرتجع هستند؛ اینها می خواهند به قرون وسطی برگردند. آخوندها با این سیاه روزیهایی که نصیب مملکت است، مخالفند؛ این کهنه پرستی است؟ علمای اعلام با این زدن، کشتن، قلدریها، دیکتاتوریها، استبدادها مخالفند؛ این کهنه پرستی است؟ علمای اسلام در صدر مشروطیت، در مقابل استبداد سیاه ایستادند و برای ملت آزادی گرفتند، قوانین جعل کردند، قوانینی که به نفع ملت است، به نفع استقلال کشور است، به نفع اسلام است، قوانین اسلام است؛ این را با خونهای خودشان، با زجرهایی که کشیدند، با بیچارگیهایی که متوجه به آنها شد، گرفتند؛ این آخوندها مرتجع هستند؟..." (صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۸۵ - ۲۸۶)

۱۵ خرداد و سرنوشت شاهنشاهی

قیام ۱۵ خرداد، سرچشمه آگاهی عمومی گردید و شاه تا پایان سلطنت نماد سرکوب و غارت ملت و نوکری اجانب شناخته شد و خشم ملت را به جان خود و اربابان خود خرید تا زمانی که در فرصت مناسب، خشم ایمانی ملت، بساط شاهنشاهی را برچید. حامد الگار در فرازی از کتاب "سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی" در باره ۱۵ خرداد می نویسد: "این قیام را می توان طلعه انقلاب اسلامی بشمار آورد. به لحاظ نقش کم اهمیتی که شخصیتها و احزاب غیر مذهبی در آن ایفا کردند نیز به نوعی پیش درآمد انقلاب بود." (منصوری، ص ۳۰۷)

از ویژگیهای مهم قیام ۱۵ خرداد، مردمی و مذهبی بودن آن و عدم حضور احزاب و گروههای سیاسی در آن است. این قیام هرچند با بیرحمی و قساوت سرکوب شد ولی برای شاه و دربار همچون کابوسی بود که تا دم مرگ سعی در انکار آن داشتند. شاه هرگز به این فکر نیافتاد که به نحوی با مذهب و علمای دین کنار بیاید و حداقلی از خواسته های مردم را برآورده سازد. در واقع چنین چیزی امکان نداشت. زیرا شاه اساساً برای نابودی دیانت حقه مردم بر تخت سلطنت نشسته بود و اسلام ناب نیز نمی توانست در هیچ حدی پذیرای نظام طاغوتی و ظالمانه و آلت

دست بیگانگان باشد. تاریخ معاصر ایران بارها شاهد درگیریهای این دو قدرت اجتماعی بوده است. ولی نهایتاً یکی از آندو باید صحنه را خالی می کرد. یک طرف، قدرت بی پایان یک ملت مظلوم و طرف دیگر زور سرنیزه وابسته به اجانب. برخلاف تصور شاه این شاهنشاهی نبود که دو هزار و پانصد سال تداوم یافته بود بلکه این ملت ایران بود که خیلی بیش از دو هزار و پانصد سال دوام آورده بود و در طول این مدت طولانی چه شاهان و چه قدرتهایی را که به خاک سپرده بود و آخرین آنها نیز شاهنشاهی ستمگر پهلوی بود.

در هر حال شاه از قیام ۱۵ خرداد همیشه به تلخی یاد می کرد و با تهمت و ناسزا و دروغ و تبلیغات فراوان دستگاههای شاهنشاهی سعی می کرد آثار نهضت را ازحافظه تاریخی ملت بزدايد. ولی این ملت ایران بود که شاه را از صحنه تاریخ ایران پاک کرد.

شاه با فراموش کردن ادعاها و تهمتهای خود مبنی برپول گرفتن تظاهر کنندگان ۱۵ خرداد از خارج که به آن اشاره شد در کتاب "انقلاب سفید" می گوید: "بلوای پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ بهترین نمونه اتحاد نامقدس دو جناح ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ بود که با پول دسته ای از ملاکین که مشمول قانون اصلاحات ارضی شده بودند انجام گرفت." (محمد رضا، ص ۴۶)

قابل توجه است که در صفحه بعدی همین کتاب شاه درباره حادثه ترور خودش در کاخ مرمر می افزاید: "همچنان که بلوا و غارت پانزدهم خرداد ارمغانی بود که ارتجاع سیاه برای ما همراه آورده بود، این توطئه نیز ارمغانی بود که کمونیستهای ایرانی تربیت شده در دانشگاههای انگلستان برای مردم ما تهیه دیده بودند" (محمد رضا، ص ۴۷)

شاه در این کتاب خود را بسیار مذهبی و تابع مذهب و حتی مشمول "مشیت کامله الهی" (همان) معرفی می کند و در باره قیام ۱۵ خرداد می نویسد: "این در واقع تکرار همان ماجرای غم انگیزی بود که در زمان پدرم در خراسان به هنگام آغاز نهضت متحدالشکل شدن لباس مردان به تحریک فرد ماجراجویی که هیچکس او را نمی شناخت و بعد هم از کشور دیگری سردر آورد، صورت گرفته بود. البته باید ناگفته نگذاشت که اکثریت بزرگ روحانیون مملکت یعنی روحانیان واقعی!! از این تحریکات بکلی برکنار بودند." (همان، ص ۴۶)

شاه بدرستی می دانست که واقعه مسجد گوهر شاد در کنار حرم امام هشتم (ع) در خراسان، اساساً به علت اعتراض مردم به کشف حجاب بود ولی عمداً از بیان آن طفره رفته است زیرا هیچ روحانی نمی تواند با کشف حجاب که از ضروریات دین است مخالفت داشته باشد و شاه می خواست به دروغ اکثر روحانیون را موافق خود نشان دهد. قابل یاد آوری است که کتاب انقلاب سفید نیز نوشته شاه نیست و این کتاب را همانند کتاب "مأموریت برای وطنم"، دکتر شجاع الدین شفا برای او نوشته است (دختر یتیم، ص ۲۲۵) ولی در زمان قدرت او و به فرمان او در چاپخانه بانک ملی به طبع رسیده است و بنا براین با نظر او و با دیدگاههای او نوشته شده و از هر جهت مورد تأیید او بوده است. روی جلد این کتاب نوشته شده است: "بقلم اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران!"

شاه و درباریان و ایادی او حتی پس از سقوط هم چنین دیدگاههایی را دارند و سعی کرده اند امام خمینی را که در آن زمان از علمای طراز اول تشیع، مرجع تقلید شیعیان و مشهورترین روحانی حوزه بود به عنوان فرد ناشناس و مدعی روحانیت و غیره بنامند تا به اصطلاح پاسخی به تاریخ یا در واقع به اربابان خود و افراد کاملاً بی اطلاع از تاریخ داده باشند. شاه در کتاب "پاسخ به تاریخ" که بعد از سقوط نوشته است باز هم در باره ۱۵ خرداد و امام خمینی قلمفرسایی می کند و می نویسد: "محرک آشوب و غارت و آتش افروزی عملاً شخص گمنامی بود به نام "آیت الله خمینی" که به صورت پنهانی مردم را به مخالفت با اصلاحات ارضی ما و آزادی زنان و به طور کلی با اصول انقلاب سفید تحریک می کرد. او در مملکت پشتیبانی نداشت و به همین خاطر پیروانش بی اندازه محدود بودند. به همین جهت نیز کسی او را محاکمه یا محکوم نکرد و فقط از او خواسته شد تا برود و فصاحت آتش برانگیزش را در جای دیگری بیازماید." (پاسخ به تاریخ، ص ۱۷۸)

واقعا نوشتن یا تأیید چنین مطالبی حیرت انگیز است. شاه در حالی که بر اثر انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی از کشور فرار کرده و در نقاط مختلف جهان سرگردان است حضرت امام را در خرداد ۱۳۴۲ شخصی گمنام معرفی می کند. آیا او فراموش کرده بود که قبلاً امام را به جای



آیت الله، فردی مدعی روحانیت می دانست. و آیا فراموش کرده است که با وجود ضدیت با مذهب و خصوصاً روحانیون، در پاسخ تلگراف اعتراض آمیز حضرت امام نسبت به عملکرد اسدالله علم (نخست وزیر وقت) در تاریخ ۱۷ مهر سال ۱۳۴۱ ظرف شش روز طی تلگرافی ایشان را جناب مستطاب، حجت الاسلام، دامت افاضاته، جنابعالی و... خطاب کرده است و ضمن ارجاع نامه به دولت، خود را بیش از هر کس در حفظ شعائر دینی کوشا اعلام نموده است؟ آخرین جمله شاه در تلگراف مزبور چنین است: "توفیقات جناب مستطاب را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت افکار عوام خواهانیم" (روحانی، ص ۱۷۵) هر چند این جملات - همان طور که نویسنده کتاب نهضت امام خمینی اشاره کرده است - به منظور تضعیف جایگاه مرجعیت امام خمینی و لزوم عدم دخالت ایشان در سیاست نوشته شده است ولی دقیقاً حاکی از شناخت شاه از جایگاه امام است.

از نکات قابل توجه دیگر در بیانات شاه، کاربرد اصطلاح "فصاحت آتش برانگیز" در باره سخنرانیهای امام خمینی است. کاربرد این اصطلاح حاکی از رنج نویسنده این سطور از سخنرانیهای حضرت امام است. در حالی که در همین متن ادعا دارد که آیت الله خمینی به صورت پنهانی مردم را به مخالفت با شاه تحریک می کرد. وسیله اصلی امام در آگاهی بخشی به مردم و مقابله با استبداد پهلوی همان سخنرانیهای عمومی و آشکارا بوده است که نهایتاً باعث بیداری و اتحاد ملت و نابودی نظام ستمشاهی شد. تمامی این سخنرانیها همان طور که بیان شده با محل و مشخصات آن در صحیفه امام، چاپ شده است. سخن شاه، خود نشانگر تأثیر نیرومند سخنرانیهای کوبنده امام خمینی در جامعه دلمرده ای است که تحت فشار و اختناق شاهنشاهی از تحرک باز ایستاده بود.

اشرف پهلوی هم دست کمی از برادر خیانتکارش ندارد. این زن که به بدنامترین زن تاریخ معاصر ایران معروف شده است و در زمینه غارت منابع کشور، اخذ رشوه، دخالت در کشتار و سرکوب مردم، قاچاق مواد مخدر و بخصوص فساد جنسی دیوانه وار نظیری در عالم ندارد و حتی درباریان و اطرافیان شاه در خاطرات خود به این گونه مفاسد اشرف پهلوی صریحاً اذعان کرده اند در کتابی با عنوان "چهره‌هایی در آینه" می نویسد یا بهتر بگوییم برایش می نویسند: "وقتی در

سال ۱۳۴۲ قانون محدودیت اراضی به فراندوم عمومی گذاشته شد، دولت با موجهای خونینی از خرابکاری، آتش سوزی و شورش روبرو گردید. در پشت همه این ناآرامی ها، ملایی به نام روح الله خمینی قرار داشت که با تمام برنامه های مترقیانه برادریم بخصوص با اصلاحات ارضی و آزادی زنان مخالف بود" (اشرف پهلوی، ص ۲۱۷)

اشرف در این کتاب بسیاری از کوچکترین وقایع دوران پهلوی ها را آن طور که خودش می خواهد و نه آن طور که واقعاً اتفاق افتاده بیان می کند. او حتی یک فصل کامل از کتابش را به محمد مصدق و چگونگی برکناری او تخصیص داده است، البته بدون اینکه خیلی از مسایل مهم و محوری ماجرا را بازگو نماید. ولی در باره ۱۵ خرداد خاطرات او در چند جمله مختصر همانند آنچه آمد خلاصه می شود. حال آنکه در جلسه عصر پانزدهم خرداد هیئت دولت، تفضلی (وزیر مشاور در دولت علم) " صریحاً گفت: این بلوای امروز به هیچ کدام [از حوادث مشابه در گذشته [شبیه نیست. این از سی ام تیر هم مهمتر است. " (منصوری، ص ۷۸)

در هر صورت، فراندوم مورد ادعای اشرف در واقع همان برنامه دیکته شده آمریکا بود که با عنوان انقلاب سفید شاه و مردم در ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ به صورت نمایشی اجرا شد. قانون اصلاحات ارضی نیز مدتها قبل از این تاریخ طبق نظر آمریکا به تصویب رسیده بود که جزو لوایح ششگانه انقلاب سفید نیز مطرح گردید. حال آنکه قیام ۱۵ خرداد در سال ۴۲ بر اثر بازداشت امام خمینی پیش آمد.

در اینجا بی مناسبت نیست تا نگاهی به روایت تاج الملوک (مادر شاه) در باره ۱۵ خرداد بیاندازیم. این پیرزن لابلالی و آلوده که بخش زیادی از خاطراتش را که به صورت مصاحبه با او تهیه شده است به عشق و علاقه مفرطش به آب تنی خصوصاً در دریاچه ها و استخرهای دربار اختصاص می دهد و هیچ ابایی از بیان مفاسد گسترده دربار ندارد، در باره حادثه عظیم ۱۵ خرداد می گوید: " در موقع ریاست پاکروان بر ساواک ضعف و فترت بر سازمان امنیت ما حاکم شد و نتیجتاً غائله سال ۱۳۴۲ پیش آمد و شرکتهای نفتی انگلستان که می خواستند گوشمالی به محمد رضا بدهند و او را بترسانند و امتیازات بگیرند چند ساعتی تهران را شلوغ و پلوغ کردند و یک عده

خرابکار که بعداً معلوم شد از تیمور بختیار پول گرفته بودند شیشه های ادارات را شکستند و اتوبوسها را آتش زدند... ماجرای این اغتشاش هم به این صورت بود که تیمور بختیار [رئیس سابق ساواک که از جنایتکارترین و فاسد ترین دولتمردان پهلوی بود که مورد سوء ظن شاه قرار گرفت و از کشور گریخت] از داخل عراق یک چمدان دلار به تهران فرستاده بود و با پخش کردن این دلارها یک عده ماجراجو را خریده بود تا در مملکت اغتشاش کنند." (تاج الملوک، ص ۴۴۴-۴۴۳)

تجاهل یا نادانی تاج الملوک آنهم در سنین کهولت قابل توجه است ولی فرح پهلوی در عین سلامت چه مشکلی دارد؟ فرح (همسر سوم شاه) که دست کمی از سایر درباریان در آلودگی و فساد و غارت منابع کشور ندارد و خودش و همه اطرافیانش از جمله مادر و خواهر شاه و بستگان خودش مانند احمد علی مسعود انصاری در خاطرات خودشان او را زنی هرزه و فاسد و دزد معرفی کرده اند در باره ۱۵ خرداد می گوید: "اسدالله علم، رهبران مذهبی با نفوذ شیعه را که بتدریج جانشین "آیت الله بروجردی" فقید شده بودند، سرکوب کرد. این رهبران مخالف سیاست اجرای اصلاحات محمد رضا بودند. رهبران مذهبی و در رأس آنها (آیت الله) خمینی علیه محمد رضا متحد شده و اقدامات او را غیر قانونی و بر اساس وحدت با آمریکا می دانستند. (آیت الله) خمینی در روز عاشورای سال ۱۳۴۲ سخنرانی تندی علیه سلطنت محمد رضا ایراد کرد و مردم را علیه دولت قانونی تحریک نمود. علم دو روز بعد، دستور دستگیری (آیت الله) خمینی را صادر کرد و او را شبانه به تهران آورده و زندانی کردند... پس از دستگیری (آیت الله) خمینی و انتقال او به تهران، روز بعد، تهران در آتش یک شورش کور فرو رفت. یک چاقو کش معروف تهران که با توسل به زور از کسبه بازار و میدان بارفروشهای تهران باج می گرفت، گروهی از او باش و چاقو کشها را به خیابانها کشید و آنها مراکز دولتی را آتش زدند. این فرد که آدم بیسواد و شروری بود، طیب نام داشت و سردسته ارازل و او باش تهران بود." (دختر یتیم، ص ۴۶۵)

شهید طیب حاج رضایی که بعد از وقایع ۱۵ خرداد دستگیر و همراه دوستش حاج اسماعیل رضایی تیرباران شد از اردتمندان اهل بیت (ع) بود و از نهضت اسلامی امام خمینی، پشتیبانی می کرد. او هر چند گذشته قابل دفاعی نداشت ولی علیرغم درخواست ساواک و شهربانی در هیچ

مرحله ای نه تنها حاضر نشد علیه امام خمینی و مردم مسلمان وارد صحنه شود بلکه خود و یارانش نیز علیرغم همه خطرات به نهضت امام پیوستند. (منصوری، ج ۲ ص ۳۳۶-۳۳۵) و نهایتاً نیز به دستور شخص شاه او و همکارش (شهید حاج اسماعیل رضایی) تیرباران شدند. (منصوری، ج ۲، ص ۳۳۹)

در هر حال خانم فرح پهلوی در همین خاطرات خود در جای دیگری می گوید: "اغتشاش سال ۴۲ با قدرت درهم کوبیده شده و این موفقیت، نه فقط به دلیل تصمیم راسخ شاهنشاه (!) بلکه به واسطه پایمردی و صلابت امیراسدالله علم بود. علم دستور داد تعداد زیادی از دستگیر شدگان را فوراً اعدام کنند. در بین دستگیرشدگان، یک نفر روحانی تقریباً ناشناس هم وجود داشت که هیچ کس اطلاعات زیادی در مورد او نداشت. این شخص که ما نمی دانستیم از کجا تقویت و حمایت می شود، علناً حکومت قانونی کشور و شخص پادشاه را به مبارزه می طلبید. او را دستگیر و شبانه به تهران انتقال دادند." (دختر یتیم، ص ۴۳۸)

فرح یک جا امام خمینی را در رأس رهبران مذهبی با نفوذ شیعه می نامد و یک جا وی را "روحانی تقریباً ناشناس" قلمداد می کند. در آن زمان، حضرت امام از مراجع بزرگ شیعه بود. بر اثر دستگیری او صدها هزار نفر از مردم ایران در شهرهای مختلف کشور به خیابانها ریختند و تا پای جان برای آزادی او فداکاری کردند، کاری که تا آن زمان برای هیچکس دیگری انجام نشده بود. فرح و امثال فرح هرگز نمی خواهند بفهمند که حمایت عظیم مردم از امام خمینی به چه دلیل بوده است. و خیلی عجیب است که این حرفها را در زمانی بیان می کنند که نظام شاهنشاهی بر اثر قیام مردم ایران به رهبری امام خمینی به گورستان تاریخ سپرده شده است.

یکی از کارهای پهلویها در تاریخ نگاری یا خاطره نویسی های متعدد خودشان بعد از سقوط سلطنت -علیرغم مخالفتهایی که با یکدیگر دارند و اتهاماتی که به یکدیگر وارد می کنند- این است که واقعیات را قلب سازند و با دروغپردازی، حقایق مستدل و مستند را مخدوش نمایند. مثلاً شاه و اشرف در کتابهای خود دوران پهلوی را از یک طرف در حد یک بهشت زمینی و دارای پیشرفت و ترقی روز افزون معرفی می کنند و خود را خالق چنین بهشتی تصویر می نمایند و از طرف دیگر مدعی اند که اکثر قریب به اتفاق مردم ایران با آن برنامه ها و با مجریان آن موافق و

همدل بوده‌اند. به همین خاطر در توجیه سقوط خود حیران می‌مانند و برای یافتن مقصر اصلی به این در و آن در می‌زنند و انواع شخصیت‌های داخلی و خارجی از امیر عباس هویدای معدوم تا جیمی کارتر (رئیس جمهور وقت آمریکا) را عامل سقوط پهلوی قلمداد می‌نمایند. آنها نمی‌گویند چه کسی و چرا نخست‌وزیران و دولتمردانی مانند هویدای جاسوس و بهایی را در مصدر کار قرار داد و نیز به حمایت‌های آمریکا و غرب و شرق عالم از شاه حتی بعد از فرار وی از کشور تأکیدی ندارند. البته آمریکا و انگلیس و دیگران نمی‌توانستند جنازه‌ای را که بوی تعفن پوسیدگی‌اش کشور را فراگرفته بود سرپا نگه دارند.

آنها هرگز به نارضایتی عمیق و گسترده مردم از حکومت سرکوبگر و خائن پهلوی و جنایات طولانی این رژیم و کشتاردهها هزار نفر از مردم کشور و نیز غارت منابع عظیم ملی ایران هیچ اشاره ای نمی‌کنند و هرگز به این پرسش، پاسخ درستی نمی‌دهند که میلیاردها دلار ثروت فعلی آنان از کجا بدست آمده است. خوشبختانه امروزه به حول و قوه الهی، پشت پرده دربار پهلوی - خصوصاً با اعترافات خودشان - برای همگان روشن شده است و دروغپردازی آنان در برابر مدارک و اسناد معتبر تاریخی محلی از اعراب ندارد بویژه آنکه بخش مهمی از نسل مظلوم دوران محمد رضا پهلوی در قید حیات هستند. با این وجود حتی اگر احتمال بدسیم در داخل یا خارج از کشور افراد بی اطلاع معدودی تحت تأثیر این دروغهای شاخدار قرار گیرند واجب است تا حقایق تاریخی را که به تدریج در لابلای کتابها از عرصه زندگی روزمره دور می‌شود تکرار و بازخوانی کنیم.

در هر حال، قیام پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ می‌توانست ۱۵ سال زودتر به زندگی نفرت‌انگیز نظام پهلوی خاتمه دهد. همان طور که اشاره شد این احتمال در سخنان و نوشته های بسیاری از دوستان و دشمنان انقلاب اسلامی آمده است. ولی بعد از کشتار مردم و مدتی بعد از آن تبعید حضرت امام از کشور، قدرت نمایی و سلطه گری شاه و ایادیش در داخل از یکسو و غارت منابع کشور از سوی قدرتهای حامی شاه، فزونی گرفت. نظام پهلوی و حامیانش که دیگر مطمئن شده بودند توان انقلابی مردم درهم کوبیده شده است عرصه را از هر جهت بر ملت تنگ کردند.

ساواک بر تمام زوایای زندگی مردم چیره شد و کوچکترین صدایی را با خشن‌ترین اعمال غیر قانونی در گلوی مردم خفه می‌کرد. دستگیری و شکنجه وحشیانه و قتل و حبس گسترده مخالفان رژیم شاه به صورت یکی از شگردهای متداول نظام پهلوی در آمد. حتی فرح در خاطرات خود به عنوان گله و انتقاد نسبت به دستگاه جنایت پیشه ساواک، اعتراف می‌کند که: "حتی پس از امضای قرارداد مودت و دوستی سال ۱۹۷۵ الجزیره، این امکان برای ساواک وجود داشت تا این روحانی ستیزه‌جو [امام خمینی] را به قتل برساند. ساواک که در داخل کشور، یک دانش‌آموز را به جرم خواندن یک کتاب ساده، شکنجه می‌کرد و مقتول می‌ساخت و سعی می‌کرد به دروغ، ابعاد فعالیت‌های خود را در برابر محمد رضا بزرگ جلوه دهد از پیش‌بینی اندیشه‌های خطرناک (آیت الله) خمینی عاجز بود و ارتشبد نصیری که همیشه افتخار می‌کرد در مجلس اعیان انگلیس هم منابع خبری دارد، در اطراف (آیت الله) خمینی کسی را نداشت تا با شلیک گلوله‌ای سلطنت ما را از نابودی نجات دهد!" (دختر یتیم، ج ۲، ص ۸۰۳)

البته اگر ساواک احتمال می‌داد در آینده چه خواهد شد قطعاً به آرزوی آینده فرح نیز بهتر جواب می‌داد. با این وجود ساواک همواره در تلاش برای نابودی امام بود و خود شاه نیز دستور قتل امام خمینی صادر کرده بود. (مدنی، ج ۲، ص ۲۷۷) به شهادت رساندن آیت الله سید مصطفی خمینی نیز به همین منظور صورت گرفت. احتمالاً شاه تصور می‌کرد بهتر است فرزند ارشد امام را که امید آینده تداوم نهضت اسلامی بود به صورت پنهانی به قتل برساند و خطر ۱۵ خرداد دیگری را به جان نخرد. مضافاً اینکه تصور می‌رفت امام خمینی به علت کهولت سن با مرگ فرزند دچار آنچنان ضربه‌ای خواهد شد که چندان زنده نخواهد ماند تا برای نظام شاه، خطر دیگری ایجاد کند. البته افراد بی‌ایمان و بی‌اعتقاد از قدرت خداوند بی‌خبرند و این‌گونه محاسبه‌های شیطانی نهایتاً خودشان را به باد خواهد داد که در مورد نظام طاغوتی پهلوی نیز چنین شد. امام خمینی شهادت فرزندش را از "الطاف خفیه الهی" دانست. (صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۳۴)

در هر حال سلطه دژخیمانه ساواک و شاه بر کشور که همواره به صورت عامل آمریکا و سایر قدرتهای غربی عمل می‌کرد به اندازه تلاش نظام شاهنشاهی برای تبدیل فرهنگ تشیع به



فرهنگ ابتدال و فحشا مصیبت بار نبود. خائنانه ترین کار نظام پهلوی رواج بی بند و باری غربی و تخریب نیروی انسانی کشور بود. استکبار جهانی از مدتها قبل در سلطه بر عالم خصوصاً کشورهای اسلامی به این معنا رسیده بود که آنچه واقعاً می تواند مانع مطامع آنها گردد اعتقاد مذهبی مردم است. این است که تمامی مستکبران و سلطه گران جهان بالاتفاق، دین زدایی را در صدر برنامه های خود داشته اند. بعد از ۱۵ خرداد آمریکا و شاه خیلی بهتر این معنا را درک کردند و به همین دلیل پنهان و آشکار کمر به نابودی دین خداوند بستند و با روشهای مختلف تلاش کردند اعتقادات مذهبی مردم را برای همیشه از میان بردارند. بررسی این موضوع خود نیاز به مقاله ای جداگانه دارد فقط در اینجا اشاره می شود که بعد از قیام ۱۵ خرداد محور اصلی فعالیتهای شاه نابودی دیانت بود و در این راه برنامه های فراوانی از قبیل ترویج فحشا و فساد و اعتیاد و رشوه و غیره براه انداخت که مخربترین آنها با پوشش و نامهای فریبنده ای مانند گسترش فرهنگ و هنر صورت می گرفت. یکی از این امور جشن هنر شیراز بود که در جریان آن چنان فساد و بی بند و باری براه افتاد و نمایشهایی به اجرا در آمد که بوی گندش از مرزهای ایران نیز بیرون زد و اربابان شاه نیز نسبت به آن هشدار دادند. آنتونی پارسونز (سفیر وقت انگلستان در ایران) در کتاب "غرور و سقوط" در باره بعضی از نمایشهای جشن هنر می نویسد: "من به خاطر دارم که این موضوع را با شاه در میان گذاشتم و به او گفتم اگر چنین نمایشی به طور مثال در شهر "وینچستر" انگلستان اجرا می شد کارگردان و هنرپیشگان آن جان سالم بدر نمی بردند. شاه مدتی خندید و چیزی نگفت" (خاطرات دو سفیر، ص ۳۲۷)

آری، شاه چنان خفقانی ایجاد کرده بود که هر چه می خواست با این کشور و با مردم و با فرهنگ آن انجام می داد و کسی را یارای مقابله و اعتراض نبود. ولی باز هم این امام خمینی بود که در همان زمان طی سخنرانی اعتراض آمیزی از فرسنگها دورتر یعنی از نجف اشرف، فریاد برآورد که: "... شما نمی دانید که اخیراً چه فحشایی در ایران شروع شده است. شما اطلاع ندارید؛ گفتمی نیست که چه فحشایی در ایران شروع شده است. در شیراز عمل شد و در تهران می گویند بناست عمل بشود و کسی حرف نمی زند. آقایان ایران هم حرف نمی زنند. من نمی دانم چرا حرف

نمی‌زنند! این همه فحشا دارد می‌شود- و این دیگر آخرش هست یا نمی‌دانم از این آخرتر هم دارد! در بین تمام مردم- جمعیت- نمایش دادند اعمال جنسی را! خود عمل را! و [آقایان] نفسشان در نیامد. دیگر برای کجا گذاشته‌اند؟! برای کی؟ چه وقت می‌خواهند یک صحبتی بکنند؟ یک حرفی بزنند؟ یک اعتراضی بکنند؟

و خوشمزه این است که خود سازمانها و خود دولت و خود مردم که کذا [شاه]، همین معنا با رضایت آنهاست، (بی‌اذن آنها مگر امکان دارد یک همچو امری واقع بشود؟ یک همچو فحشایی واقع بشود؟) خود آنها این کار را می‌کنند بعد روزنامه‌نویس را وادار می‌کنند که انتقاد کند که کار قبیحی بود، کار وقیحی بود. حالا به گوش مردم برود، آنجا به چشم مردم بخورد، اینجا هم به گوش مردم بخورد که یک خرده آرام بشوند [و] آتَشها- اگر باشد- خاموش بشود. فردا هم در تهران- خدای نخواست- این کار خواهد انجام گرفت و نه آخوندی و نه سیاسی‌ای و نه دکتری و نه مهندسی و نه دیگری اعتراض نمی‌کند. اینها باید اعتراض بشود؛ باید گفته بشود. اگر ملت‌ها همه با هم، ملت همه با هم، مطالبی را اعتراض کنند و احکام اسلام را بایستند و بگویند، امکان ندارد که همچو قضایایی واقع بشود. اینها واقع می‌شود از سستی ما و از ضعف ما و استفاده از ضعف ما. [می‌گویند] اینها یک دسته‌ای هستند ضعیف و بیچاره! در صورتی که قوه دارید شما؛ شما پشتوانه‌تان ملت است. ملت باز مسلمان است، این ملت مسلمان علاقه دارد به اسلام، علاقه دارد به روحانی اسلام. روحانی اسلام باید خدمت بکند؛ اگر خدمت نکنند، مردم عمل روحانی با او نمی‌کنند." (صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۲۹ و ۲۳۰)

مسئله اساسی همین است. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تمامی ایستادگی‌های ملت مسلمان ایران که نهایتاً انقلاب اسلامی را بوجود آورد و موجب نابودی سلطنت و رفع سلطه آمریکا و سایر قدرتها از کشور شد مقابله فرهنگ دینی و مذهبی با فرهنگ کفر و الحاد و فساد بود و هست و خواهد بود. هم اکنون نیز از گروه‌های وابسته و ملی‌گرا و روشنفکر غربزده و سوسیالیست گرفته تا گروه‌هایی مانند بهاییان و سلطنت‌طلبان و غیره در زیر سایه آمریکا و استکبار جهانی هر یک به نحوی با انحاء دروغ و تزویر و توطئه در جهت شکست و نابودی نهضت اسلامی امام خمینی تلاش می‌کنند.

ولی گفتمان تمامی آنها علیه اسلام ناب و انقلاب اسلامی است و اتکای همه آنان آزادی‌گرایی غربی، مذهب ستیزی و لزوماً بی‌بند و باری اخلاقی - آشکار یا پنهان - است. و صد البته مهمترین دستمایه تبلیغات آنان، ضعفها و کاستی‌ها یا اشتباهات عادی و طبیعی یا غیر معمول و غیر عادی عرصه اجرایی کشور است و مهمتر از آن ترویج فساد اخلاقی و جنسی با تمام امکانات موجود از قبیل ماهواره و اینترنت و غیره خصوصاً روی ذهنیت جوانان است، یعنی کسانی که نهایتاً وارث ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی خواهند بود. این است که این مقاله را با جمله دیگری از امام خمینی به پایان می‌بریم: "عاشورا با «نه» خود، یزیدیان را در طول تاریخ نفی کرد و به گورستان فرستاد و ۱۵ خرداد پهلویان و پهلوی‌صفتان و ابرقدرتها را مدفون کرد. بزرگداشت و راهپیمایی‌های روز پانزده خرداد فریادی کوبنده است از مستضعفان بر سر مستکبران و از متعهدان به مکتب مرفقی قرآن در مقابل تسلیم‌شدگان بی‌چون و چرا به مکاتب انحرافی یا التقاطی شرق و غرب که به‌طور خزنده در انحراف ملت مظلوم ما دست به قلم و زبان، در کوشش بی‌امان هستند. بر ملت شریف ماست که این ایام الله را که هدیه‌هایی از عالم غیب ربوبی است با جان و دل حفظ و با چنگ و دندان نگهداری کنند؛ و با شعار و شعور بر مخالفان مکتب و خدمتگزاران به شیاطین بزرگ و کوچک بتازند و صفهای خود را فشرده‌تر و دل‌های خود را مطمئنتر، با قدم استوار و تصمیم آهنین، بر مشکلات و توطئه‌های غرب و شرق غلبه کنند، و مجهز به جهاز ایمان به خدا شوند در مقابله با مشکلات." (صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۴۰۵)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- مجله حضور، شماره ۱
- ۳- امام خمینی، صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی، دوره ۲۲ جلدی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، پاییز ۱۳۷۸
- روحانی، سید حمید، نهضت امام خمینی (دفتر اول)، تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۱
- ۳- مدنی، دکتر سید جلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران (دوره دو جلدی)، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، بی تا، چاپ سوم
- ۴- منصوری، جواد، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد (دوره دو جلدی)، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، چاپ اول
- ۵- پهلوی، محمد رضا (۱)، پاسخ به تاریخ، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، تهران: انتشارات زریاب، ۱۳۸۳ (چاپ نهم)
- ۶- پهلوی، محمد رضا (۲)، انقلاب سفید، تهران: چاپخانه بانک ملی، ۱۳۴۵، چاپ اول
- ۷- پهلوی، فرح، دختر یتیم (دوره دو جلدی)، به کوشش احمد پیرانی، تهران: انتشارات به آفرین، ۱۳۸۷، چاپ دوم
- ۸- پهلوی، اشرف، چهره هایی در آینه، پیشگفتار و فهرست اعلام: سعید قانع، تهران: نشر امیر مستعان، ۱۳۸۵، چاپ چهارم
- ۹- آیرملو، تاج الملوک، خاطرات ملکه پهلوی، مصاحبه کنندگان: دکتر ملیحه خسروداد، تورج انصاری، مهندس محمود علی باتمانقلیچ، تهران: مؤسسه انتشارات به آفرین، ۱۳۸۶، چاپ چهارم
- ۱۰- خلخال، آیت الله حاج شیخ صادق، خاطرات آیت الله خلخال (دوره دو جلدی)، تهران: نشر سایه، چاپ دهم
- ۱۱- شوکراس، ویلیام، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر ذهن آویز، ۱۳۸۷، چاپ شانزدهم
- ۱۲- سولیوان، ویلیام / پارسونز، سر آنتونی، خاطرات دو سفیر (مجموعه دو کتاب مأموریت در ایران و غرور و سقوط)، ترجمه محمود طلوعی، تهران: انتشارات علم، ۱۳۷۳، چاپ دوم
- ۱۳- شریعتی، دکتر علی (علی سبزواری)، خود آگاهی، بی تا، بی تا، بی جا
- ۱۴- آل احمد، جلال، سه مقاله دیگر، تهران: انتشارات رواق، بی تا (چاپ سوم)، چاپ دوم: ۱۳۴۲
- ۱۵- انصاری، حمید، حدیث بیداری، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، تابستان ۱۳۸۱، چاپ بیست و دوم
- ۱۶- ماروین، زونیس، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات طرح نو، پاییز ۱۳۷۰، چاپ اول
- ۱۷- فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران: انتشارات اطلاعات، پاییز ۱۳۷۰، جلد اول، چاپ سوم